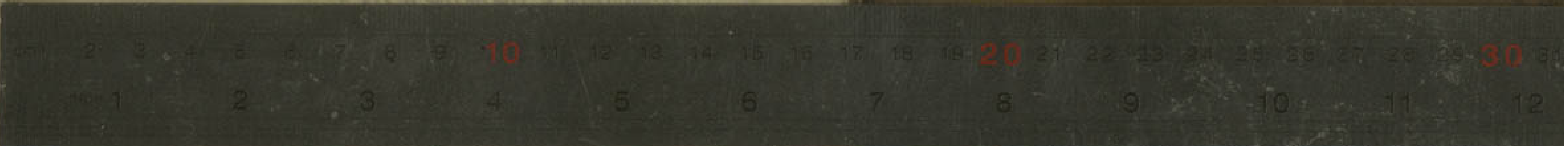


۴
۲۰۴






۲۰۴/۲



بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه

بر همه حکمای وجود جن و بشر رشحه ایست از صفات کمالات او و ثنا نامتناهی سزاوار قادری
که زینت ارض و سما از انسان و کواکب شمه ایست از جمال کمالات او و نعت برگزیدگان
سیاحین فلک اعظم که نفوس قدسیه انبیا و رسل اند و صلواة بر اتباع ایشان که طالبین
سیر بحر و بر عالم اند بر خرد و دانشوران سخن آفرین و بر رای دقیقه رسان نکته سنج مخفی مباد که
میرزا ابو طالب بن محمد اصفهانی را چون بسبب اقتضا اوضاع روزگار و گردش لیل و نهار رکون در منزل
و وطن دشوار گشته سفرهای بسیار اتفاق افتاد و بدان سبب مشاهده عجایب بحر و غرایب بر که خصلت
هر طایفه از نوع بشر بود داد بخاطرش رسید که وقایع سفر فرنگ را ضبط کند و هر چند معتقد آن ملک
تحقیق و تدقیق نموده و خاطر آن طایفه عجایب بحار و غرایب آن دیار و مستورات امم مختلفه آن
ملک که بگوش اهل اسلام نرسیده بر ایشان منکشف شود و مضمون‌های [illegible] جدیده که موجب ذوق سامعین
و سبب حرکت طالبین گردد و عادات خلایق تربیت اولاد و طریق زیستن ایشان در منزل
و آداب نشستن و ریاست آن ملک و صنایع و بدایع آنها و اثر نیک آن در آن جماعت

ظاهر

ظاهر و هم میدا است مطلع شده تتبع نمایند و فواید آن بروزگار خود بر دارند بنابراین
شروع در ضبط واردات روز مره نمود و آنچه بنظر میرسید تاریخ الی الیقه(?) تحریر
میکشید چون در سنه ۱۲۱۸ هجری از آن سفر دور دراز سالم بکلکته اتفاق ورود دست داد
خلاصه آن مسودات را یکجا جمع کرده و به مسیر طالبی فی بلاد افرنجی مسمی گردانید
که از انجا که میرزای مذکور مردی هندی و بی بهره از علوم بلاد افرنج بود لهذا در بیان
حال صنایع آن دیار که از نظرش گذشت اکثر جا خطا ازو سرزده بنابرین
مولف این مختصر آنچه در همه کتاب راست راست یافت و در آن نفع از هر قبیل
دیگر دید از آن برچید و بر باقی خط رد کشید

منتخب مسیر طالبی

آغاز سفر فرنگ بتاریخ غره شهر رمضان سنه ۱۲۱۳ یکهزار و دویست و سیزده
هجری مطابق هفتم ماه فبروری سنه ۱۷۹۹ یکهزار و هفتصد و نود و نه عیسوی تودیع
هندوستان و کلکته کرده بر بجره سوار شدم و در بندرگاه جهاز رادردم [illegible] روز بجره
گذشت سیوم ماه مذکور در جهاز کپتان [illegible] بجهاز کرستینا نام رسیده بالا بر آمدم
و هر یک بجای موعود خود قرار گرفتیم و پیلوت جهاز را با سی [illegible] طرف سیاه رنگ
و انگلشرا [illegible] بنگال [illegible] هند و [illegible] از شعبه بحر هند است رسانیده رخصت شد جهاز
چند روز جنوب رو به رفت بعد از آن مایل بطرف مشرق گردیده در آب
زرد [illegible] تهیا شد وجه آن چنین [illegible] بدست [illegible] آب [illegible] بحر [illegible]

میخواهند یکی از جزایر ملاکه را گرفته آب بردارند این جزایر موسوم بجزایر
یکوبار خورد و کلان هفده اند کار کمپانی را به سبب احتیاج جهازی معمورتر
از دیگران است انتزاع نشده گرفت برادران قصه دیگر کردند از او هم رد شده
متصل سیه این جزیره ثلث شب که گذشت لنگر کردند
ذکر عجوبه از جمله اموری که منکشف شده این است که شخصی انگشتری در کاسه چینی انداخته
انقدر که ببرده انگشتری از نظر غایب شد پس آب در آن انداخت مجرد آب
انداختن عکس انگشتری در آب افتاده بنظر آمدن گرفت از ملاحظه آن مرا انقدر
وهم غالب شده گمان کردم انگشتری بالای آب آمده ایستاده و بیخواست نزدیک رفته
دیدم که انگشتری در ته آب بود

بیان جزایر ملاکه مردم اهل جزیره

بر جهاز آمد و رفت میکردند و نارجیل و اناناس بسیار لطیف و چند قسم لیموی
جنس ها ابدار و خوش ذایقه و قاز و مرغ فربه و سوپاری بابت [illegible] ساده آورده
بجنس پارچه و غیره بدل میکردند قسمی از تنباکوی پیچیده که عوام [illegible]
میکشند و چوریش مانند و آلات آهنی مثل شمشیر و چاقو و استره و غیره نزد
ایشان بسیار عزیز الوجود است در عوض آن اشیاء دلار بسیار میدهند و بهای
زر قلیل زیرا که زر در ملک ایشان مصرف ندارد و فوفل و نارجیل در این جزایر
انقدر است که بعوض یک چوریش که قیمت یک فلوس در بنگاله قیمت
دارد ده نارجیل بسیار بزرگ تازه و نازک مغز میدهند مهر تا اهل این جزایر

بردم و چون برابر است همه گندم رنگ و کوتاه و دراز قد و تنومند جسیم [illegible]
میباشند و غیر از لنگ کوتاه باریک رخت ندارند چنین نحیفه لنگار در آنجا بجای ایشان عبور
افتاد دختران و پسران شیرین شمایل حسین بسیار بنظر آمدند خانهای ایشان همه کاهی
چنانچه برای ذخیره غلات میسازند مرغ و قاز در زیر آن و در طبقه سقف طبقه از چوب
بالش است معمور بود در طبقه زیرین خانه مرغ و قاز و کونقد میسازند و طبقه وسطی مردانه و طبقه
سیوم زنانه است و زنان ایشان در پرده حجاب مختفی میمانند و با بیگانه تکلم نکنند
کشتیهای خورد بوضع چینی بسیار خوش میسازند و دو سه جهاز بوضع فرنگی در آن جزایر
مشهود شد روز دیگر غره ذیقعده سنه ۱۲۱۳ که از روز دو ساعت و سیزده [illegible] بود لنگر برداشته
و است بسمت جنوب روانه شد از نزدیک دو جزیره دیگر گذشتیم و دو روز دوم مرتبه بود
روز یکشنبه سیوم ذیقعده از محاذات آفتاب در درجه یعنی تا خط استوا که گذشتیم هوا بسیار
گرم و ناخوش اکثر اوقات باد مخالف شد بدی شده باد انقدر کم بود که جهاز در این مدت زیاده
از پنج شش کروه راه نرفت گویند چند درجه این طرف و آن طرف خط استوا همیشه هوا
کم است و هر جهاز را در این مقام ناگزیر میشود بجهت قرب آفتاب فاقه است
جمعه نهم ذیقعده از خط استوا در صد و هفتاد عبور کردیم و در این چند منزل انواع پرنده
بنظر آمدند بعضی مشابه بوتیمار با دم باریک و درازتر و بعضی شبیه بکبوتر کمرنگ تر از آن و ماهی
هم در بحر بسیار بود قاز نزدیک قلاب میآمدند گویند کثرت تولید این جانور بسبب قرب
آفتاب است غذای پرندگان ماهی است روز در پرواز اند شب بر روی آب گذرانند

چون وقت تخم نهادن رسید صدا کرده بهمین نوع بطرف خشکی مایل شوند و بعد پیچ بدان
رسیده بچه بر آرند یکی از آنها خود بمقدار کبوتری و بالش بقدر کرکسی فاخته رنگ بود شب
بر جهاز نشست خلاصیها گرفتند بسبب شب کوری نتوانست پرواز کرد شب در زیر جهاز
نگاه داشتند صبح هم پرواز دادیم چند دفعه در حین پریدن بر جهاز افتاد و بالکل تمام هم
پرواز آمد

ذکر عجوبه ماهیهای پرنده پنجشنبه ۱۲ بیست و یکم ذیقعده ماهیهای پرنده بنظر آمدند گروه
گروه بقدر ربع جهاز که از آب بلند شده سیصد یا نصد قدم راه که بیست گاهی بلند بعیت چون
پرنده گان بهوای پریده باز باب فرو میرفتند چنانچه بال زدن آنها مشهود میشد سابق
برین هرای معنی از زبان مسافرین کار شنیده بودم بخاطر میرسید که این پریدن از قبیل جستن
خواهد بود اما بتجربه معلوم شد که صاف پرنده اند بعضی از آنها در اثنای پرواز بمستول و بادبان
جهاز خورده بجو افتاده اسیر میشدند گوشت آنها خورده شد بسیار لذیذ و مصداق لحما طریا
بود ازین مقام شدت گرمی بحدی بمقدار ماه بیساکه و بهادون بود در بنگاله بود رو به تخفیف
نهاد چه در درجه هشتم شمالی استوا از آفتاب گذشتیم و حالا در پنجم جنوبی استوا هستیم این
رشد ۱۲ دوازده درجه و آفتاب هم درین بیست و یکم از قوس بهفت درجه شمالی
استوا رفتار کرده بنابرین قرب نوزده بیست درجه از آفتاب بعد فاصله هم رسید چون
هوای بحر نسبت بخشکی در گرمی و سردی بهره باعتدال میباشد از بهم رسیدن اینقدر فاصله
تبدیل موسم محسوس شده

ذکر

ذکر قطب جنوبی و باد تجارت درین موضع چون هوا صاف بود من تفتیش علامت
قطب جنوبی میکردم اول کشش معلوم شد و درین طرف علامتی شبیه بنات النعش و فرقدین هم
نیست مانند شمال صدق چون رسید شنبه ۲۳ بیست و سوم ذیقعده به ترید و تمیز باد تجارت
رسیدیم تفصیل این مبهم آنکه جهاز رانان فرنگ را بتجربه معلوم شده از درجه دهم
جنوبی استوا تا بیست و هشتم همه جا در ارض باد که از مابین مشرق و شمال می وزد تمام
سال بر یک نوع در وزیدن میباشد در رونده و آینده فرنگ همه جا رامد میسازند
چون قریب بهشتاد و نود درجه طول اسافرین فرنگ این طرف و آن طرف کب بسبب
اعانت این باد بریده میشود و مسافرین در آغاز تجار بوده باد مذکور منسوب بایشان
موسوم به باد تجارت گردیده فی الحقیقت اگر درین درجات زمین افریقه حایل
نمیشد دگر طواف ارض اراده میکرد تا تمام کره دایره این باد بوده و فا میشود چنانچه
مسافرین فرنگ بعد عبور کیپ چون در درجه بیست و هشتم جنوبی استوا رسند باز همین
باد بر خورند تا اسم جنوبی باد مذکور رود کنند غیر ازین درجات همین باد بریده
دا میشود رفتار جهاز در عرض میباشد

بیان وضع رفتار جهاز از کلکته تا انکلند جهاز از بنگاله تا درجه دهم جنوبی استوا به مطول
دور در رسک لا خبار رسیدن همین باد جنوب رو به جزیره و دو از انجا آهسته آهسته
مایل بمغرب شده به کیپ میرسد بعد گذار از کیپ بشمال رو به مایل بمغرب رفته بعد
مسیر چهار نیم درجه عرضی عبور استوا میرسد که بنگاه و یکدرجه شمالی استوا در عرض یا بعد

رفتار کرده بلندان میرسد پنجشنبه بیستم ذیحجه طرفی از زمین افریقه [illegible] از انجا تا کیپ

تخمیناً سی و سه کروه فاصله بود بنظر درآمد با آنکه خیال قرب آن نبود و بعد رویت

سرمه چشم منتظران و دوری کشید و دو سه روز مفرح قلب خاکیان از دهلیز [illegible] گردید

ذکر ماهی و بلی بزرگ عجیب خلقت دریا درین روز ماهی بنظر درآمد بقدر جسم فیل بغیر

کله او مرئی می شد و قبل وال بعد بود دهنی فراخ چون سر تنور بر پیشانی داشت و در حالت

تنفس بلحظه آب از آن راه فواره وار با بزوده گز بلند میرسد چون سبب [illegible] محقق

و نه آب نتواند کرد و اهل فرنگ تعاقب او کرده شکار کنند روغن چراغ تمام فرنگ از او

ماهیت و الیف از پیه او شمع در صورت چون شمع کافوری و دیرپا تر از شمع مومی است

مرتبه [illegible] مطلقا [illegible] رفتار [illegible] دیگر [illegible] بزرگ چون نرم

و هم دارد [illegible] گویند این ماهی بزبان انگلش [illegible] گویند در نواحی کیپ بسیار میشود

تا صد دست در طول شکار شده [illegible] بزرگ [illegible]

چنان معلوم میشود خطرناک است چهارم محرم شنبه بحر [illegible] به [illegible] دشهر کیپ

کنار آن واقع است از دور [illegible] معلوم شد آب ذخیره [illegible] محافظ [illegible]

[illegible] آمده [illegible] برای گرفتن کیپ قرار یافت [illegible]

[illegible] قصد شهر کیپ [illegible] در این موسم جهاز [illegible]

خطرناک است [illegible] کیپ جهازات را از دخول این خور منع کنند [illegible]

[illegible] کشتی کنند [illegible] قبول نکنند به توپ [illegible] غرق نمایند

ذکر اوضاع کیپ سوم روز پنجشنبه نهم محرم داخل خور کیپ شده [illegible] است

به فاصله [illegible] شدیم تا قرب نصف شب [illegible] مهتاب بعد از آن راه [illegible] از سبب خوف

کوه [illegible] در آن موضع لنگر کرده [illegible] الصباح جمعه دهم محرم لنگر برداشته [illegible]

برآمده تخمیناً [illegible] شهر مذکور رسیدیم [illegible] کیپ [illegible] کوه [illegible] واقع است مجموع

سرخانه [illegible] و در نهایت [illegible] خانه شهر [illegible] آب [illegible]

لنگر جهازات در این موسم [illegible] شانزده جهاز [illegible] از آن [illegible] پادشاهی

بجهت دفع جهازات فرانس [illegible] این نواح بوده در کنار این شهر لنگر داشتند چون

از مدت [illegible] شهر و آبادی [illegible] بودم اوضاع این شهر و لنگرگاه [illegible]

[illegible] در تمام عمر از هیچ شهری [illegible] محظوظ نشده [illegible] روز شنبه [illegible] محرم سایر رفقا از جهاز

فرود آمده در شهر مذکور جا گرفتند [illegible] بسبب کم مایگی از کثرت خرج [illegible] جهاز

کثیف [illegible] قرب شهر [illegible] و شراب [illegible] روز معلوم شد [illegible] رفقا

بسبب بد اخلاقی کپتان [illegible] کپتان مذکور [illegible] کیپ [illegible]

واقع شده بود [illegible] جهاز [illegible] آن جهاز [illegible]

جهازی دیگر [illegible] کیپ بزرگ رفته [illegible] جهاز [illegible] فرود آمده [illegible]

خانه که رفقا جا گرفته بودند [illegible] منزل [illegible] چاشت [illegible]

[illegible] شد [illegible] چون صاحب خانه [illegible] بنا بر این روز [illegible]

بیست و ششم محرم [illegible] کوچ [illegible] کیپ [illegible] خوانند شدیم

ذا

ذکر ورود به شهر کیپ بزرگ موسوم بکیپ توون و خوبیهای او چون چهار پنج میلی شهر باقی
ماند راه وسیع مسطح هموار و هر دو جانب آن باغات و یکجانب آن زمین پستی عریض
دراز کشیده که فواره و آسیاهای باد و ضیاع و عقار بسیار در آن معمور و تمام مزروع است پیش آمد
سواد شهر بشکوه چشمی تمام مشهود شده فرح و سرور وافر روی داده اشراف بلند و اعاظم انگلشو
بو نصف النهار بر کوچ و اسبان در این راه تردد و اکثر بهوا می‌خواهند از کیپ خود و جاها
چند کشتی نو در راه بود در یکی از آنها حاضری و در دیگری چاشت تهیه کرده شب وقت شام به روز وارد
شهر شده بخانۀ کلاک نامی چند روز در منزلک نام ترین مردم و خانه او بهترین خانهای آن شهر بود
و رفقا از پیشتر در آن بوده فرود آمدیم و اطراف این شهر کوهستان است خصوص طرف شمال آن
که از غایت بلندی و اتصال کوه چنین توهم میشود که کوه در خانها خواهد افتاد و کوه مملو از انواع
ریاحین و گلهای رنگارنگ خود رو است و چراگاه جانوران و باغات مردم شهر و چشمهای روان
در آن بسیار و آسیاهای باد بسیار در سمت جانب دیگرش شعبه بحر است و ذکرش گذشت
بعضی جهازها در سال آن جا جهازهای وسیع برای رسیدن لنگر جهاز دشمن ساخته اند طرف دیگر بیابان
که مشهور بکوهستان دور این شهر تخمیناً شش میل است جمیع خانها از خشت و آهک و بعضی
از سنگ است همه مستحکم راههای وسیع پیچ پیچ و هم مفروش از خشت بزرگ است راه آب شیرین
جوی هموار از سنگ اکثر در وسط و بعضی جا بر دو طرف کوچه گذشته اند که آب مستعمل شهر از آن
راه بدریا میریزد در موسم باران از گل و لای مطلقاً معلوم نمیشود که از جوی باد و بعضی کوچها هر دو
طرف قطار درختان که سایه بر در خانهای مردم انداخته موضوع است در خانها بخط

[illegible]

مستقیم نقاشی یکی گرد و بر در هر خانه سکوها بجهت نشستن صبح و شام تابستان باد نفاع
یکی از نادر که بقدر حقه خانه منعطف و منقش تمام ساخته شده است این رسم مخصوص
آنجا است بسیار نیکو و پسندیده در نظر آمده باغی در وسط شهر کیپ مسماست صد دایره
آن و میان او ده شد بسیار مطبوع و سپاه آن شهر در آن قواعد کنند
شرح بغوا الکلند دیگر باره چهار شنبه بیست و ششم بر جهاز خرد بریتانیه نام که سی
کنی بعضی سه صد روپیه بلکانه در آن کرایه و هشتاد روپیه خرج و پیش شده بود سوار شده عزم
تسخیر آن لنگر برداشتیم کپتان آن ماهر علم جهاز رانی موسوم بکلاک تا ایرلند به سمت زمین
برخوردیم هر مرتبه خبر میداده فردا فلان وقت آن زمین را خواهیم دید با تفاوت دقایق
همان وقت مشهود میشد و در حجرهای این جهاز باد جو و دستگاه چون جای گذاشتن اسباب بسیار
بحکمت ساخته اند و نصبیه ها برای ممانعه صدمات وقت طوفان نموده و بجهت حرکت
سکان و کشیدن لنگر آلات نصب کرده و ملاحان اگر چه در عدد کم لکن بیر نوزاد همه ماهر
و واقف کار بودند بنابراین کار بسیار بسهولت تمام میشد و اثری از بلا آزارهای جهاز
سابق مرا بسیار رنج میداد در این نبود روز جمعه در درجه بیست و هفتم جنوبی
استوا باز بباد تجارت مذکور بر خوردیم از روز حرکت الی الان نشتر باد مراد بوده
که نصف دنیم درجه در هر روز در روز نیم قطع شد سه شنبه نهم جمادی الثانی به جزیره سنت هلینا
رسیده لنگر انداخت از روز دهم ماه مهمان احسان گروه نزدیک و ابیر اطراف آن
آن مشغول بودیم یازدهم شام بود از فراغ طعام بجهاز معاودت کرده روانه پیش شدیم

صفت جزیره سنت هلینا مجملی از اوضاع سنت هلینا اینکه جزیره ایست بلند در شانزده
درجه جنوبی در وسط بحر محیط صد میل گرده اطراف آن از زمین پست مجمع کوهستان
و سوای محاذات شهر لنگرگاه ندارد و دایره محیط آن بیست و پنج میل است بسته سنگهای
وسط سبزی و بوته‌ها و گلهای زرد و گلاب صحرایی دیده میشود در جا که بنظر رسید بسیار است
اکثر مواضع آن دلکش و فضا و درخت بلند و سنگهای هیچ جا زیاده از ده میل نیست
در الکه لایق همه جا باغات ساخته اند و بهر طرف راه عالی ساخته و راهی پیچ و خم دارد
برابر رفتار توانند که دشوار نموده بنا بر این عراده و کوچ در آن شهر وجود ندارد در زمین کوه
چشمه آب در آن نیست و سبزی باغات و علف منحصر بر باران که است و سنوات
از امساک باران حیوانات از بدو ابد و علف تلف شوند و غیر گوشت و سبزی و مسکه
و شیر سایر ماکولات و مایحتاج آن شهر از فرنگ آید و میش و مرغ و غیره حیوانات بسیار
عزیز الوجود است مجمع ... انناس و کیله ... در اینجا بهم رسد در شهر گاه
بسبب قوت علف القدر ... دارد ده روز ... مرتبه بر خانه ...
در یک طرف ... آباد شهر سنت هلینا جزیره است انگلیس ... بعض فتح
بنگاله بنا گذاشته اند غرایب تمام دارد و سطحی که شهر به لنگرگاه بهر نوع از زمین
مسطح یافته اند عمارت کرده بنا بر این در طول و پهنی و در عرض بعضی جا صد قدم
و بعضی جا بیست قدم بحسب ... اکثر عمارات معهود ... چند قهوه خانه و دکانهای
و دکاکین بسیار مملو از قسم اشیا و میوه ... خوردنی بر ... قاعده سپاهیان دارد

و کوههای جانبین او القدر تند و تیز است که از حرکات باد گوی سنگ از کوه جدا شده
بسبب بر سقف خانه‌ها می‌رسد و گاهی موجب هلاک مردم میگردد لهذا هر که بر کوهی سکنا دارد هم
پشت او محکم آورده چیزی بسته اند اکثر سقف‌ها گلی و بعضی کهپر است دیوارها از سنگ
و آهک خانه‌های عوام از بالای کوه بعینه چون خانه مرغان نماید اهل این شهر اکثر سیاه رنگ
و گندم رنگ اند و اهل آنجا چون حبش و مانند مردم فرنگی بوده در پس شهر قصر چند ساخته اند
و بر کوههای جانبین شرف بدریا تا خیل راه و بر جای مستحکم و هر یکی برای خود قلعه ایست
و جهاز مخالف را در آن غرق کند وضع نموده بمحافظه کوه و از شهر راه تا بلند سوای یک راه
که زیر دست قلعه‌گیان است ندارد و بنای قلعه بسیار مستحکم جا گذاشته اند دیوار آن بعرض
ده گز سنگ چینی و بر جای مجوف هر قدر عمارات ما الی الآن در آن تمام شده سقف
آن طاق بسته است بر طاقها از گور سنگهای ضخیم با آهک بقدر چهار گز ریخته اند مطلقاً
نشان چوب در آن نیست

صفت جزیره اسنشن ... شانزدهم ... اول از جزیره اسنشن و چون سنت هلینا
کوهی در وسط بحر جنوب از آب بر آمده است که ... غربا ... ماند بود
بعد از این تا انگلند ... در ... یکماه و نیم راه است ... زمینی ...
در نظر آمده و بسبب نبودن چشمه آب این جزیره آباد نشده مگر بعضی مواضع آن ذخیره آب
باران میشود بعضی از جهازات کمپنی انگلستان در آنجا توقف نمایند سنگ پشت آنجا ...
بوفور میشود شب هنگام مردم رفته صدها از سنگ پشت خوابانند و روز آنها گرفته بر جهاز آرند

و همچنین امروز در درجهٔ هفتم جنوبیه ارتفاع دانست آفتاب را ... سمت بود که شنیدیم

معهذا آب سرد و شب حاجت برضائی است

ذکر مرغ عجیب یکشنبه بیست و یکم جمادی الاول از خط استوا جانب شمال که گذشتیم سردی

هوا و آب تمام شده و دقایقه از بالای آب ... دیده و درین حوالی مرغی پرنده بود و رنگ

بود و مرغ ... مشهور نیست جانوری که در صورت مابین اسب و خر بود و بقدر

بیست عدد از بحر برآمده برای چرای علف ... کرده در جنگل رفتند ... ایشان چون

مشت کرده آمدند و در جزیره بودند در تمام ساحل نمایان بود در اثنای مراجعت کپیتان ...

یکی از آنها را بندوق زده دیگران بقصد انتقام برو حمله آوردند کپیتان و بعضی کسان

همراهی در کوه ... مختفی شده و بعضی خود را بکشتی رسانیده بر جهاز گریختند یک کشتی در حالی

مانده جانوران مذکور خود را بکشتی رسانیده از دندان و لگد آنرا قطعه قطعه کردند پنجشنبه

غرهٔ جمادی الثانی مرتبهٔ سیوم بباد تجارت رسیدیم چه باد مذکور جانب شمالی هم از ده تا بیست

و هفت درجه پیوسته در وزیدن است نهایتش اینقدر هست در ... مسافرین

میکند با بجانب ... درین روزها ... افتاده ...

ماهیان که با وجود کثرت در صفحهٔ آب بنظر آمدن و همواره با جهاز ره رفتن

بسیار بطعمه رغبت میکنند سه شنبه ششم جمادی الثانی شش جهاز انگلش ... یک

جهاز مذکور از ... کمپنی برد بود از برابر ما بفاصله نیم کروه گذشتند تا امروز باد تجارت

وفا کرده و رفتار جهاز ... است و در ساعتی ده میل راه میرود شب حاجت

برضائی میشود چه در درجهٔ هفتم جنوبیه از آفتاب که گذشتیم و حالا در بیست و هشتم شمالی ... هفت

درجه از آن روز آفتاب مایل بجنوب گشته چهل و دو درجه از آفتاب فاصله بهم رسیده

در جزیره ... چنانچه گذشت اینقدر سردی ... یک درجه عارض شده بود بسبب این

اختلاف جانبین ... در شمال گرم و منقبض و در هر فصلی باران است و جانب جنوب

معتدل و خشک و قرب زمین هست بجانب شمال و دوری سمت جنوب

ذکر جزایر مدیره و جزایر خالدات جمعه دوم جمادی الثانی ... جزایر مدیره و جزایر

خالدات که در کتب اسلامی آغاز درجات طول از آن نمایند و عرض بلندش بعضی دوری

از خط استوا است ... عرض بلند ... سی و سه درجه است که گذشتیم شرقی با فاصله اکثر مانده بود

شنبه یازدهم جمادی الثانی ... درجه ... مشرق رفته ... بجلب

ستاره شده که گذشتیم ... بفاصله بعید شرقی ماند دوشنبه سیزدهم جمادی الثانی از

محاذی جزایر شرقی ... انگلش ... اندیه یعنی هند غربی خوانند بفاصله

کم ... که گذشتیم

ذکر اسباب رفتن به جزیره ایرلند ... بیست و پنجم جمادی الثانی ... دوست

انگلش ... مابین انگلند و فرانس جنگ است رسیده ... روز ...

لنگرگاه مشهور انگلند بود ... مقصد شده اتفاق رفتن ... ایرلند افتاده

ذکر ... چهارشنبه بیست و نهم جمادی الثانی ... قرب شهر ... ظاهر شدن گرفت

اول کوهستان است سطح ... هموار ... تمام ... از آن ... که ...

آن قلعه بسیار مستحکم از سنگ برای دفع جهازات مخالف ساخته‌اند شنیدیم بوقت آنکه
[illegible] تخته سنگ بسیار بزرگ مثل جزیره خورد در وسط دهنه خور بنظر آمد که یک دهنه را
دو کرده بود بر آن تخته سنگ قلعه متین بسته‌اند پس بکنار شهر رفته لنگر کردیم پنجاه جهاز
خورد و کلان در آنجا از آن منوار بودند در آنجا لنگر داشتند این خور بشکل حوض مدور [illegible] شده
شرقی آن شهر قوس شکل معمور شده جانبین شهر نیز دو قلعه از آن بزرگتر دارد و یک سمت
مغرب دریا بشهر نزدیک است و این شکل مدور بجهة صفا و همواری که بهای اطراف و نمود عمارات
قلعه‌ها و بعضی از [illegible] و جلوه عمارات و باغات شهر از جانب دیگر و نگاه لنگر جهازات
بعد تر دلکش و مطبوع واقع شده صورتی بر آن منظور نیست چنان معلوم میشود که اطراف
بحر مدور تمام معمور و جهازات در میان لنگر دارند بلا شایبه خلاف به [illegible] این
شهر در تمام عالم شهری نیست مگر شهر جنوه در ملک ایتالیا که بحر آن یک سمت مدور
و این نمود عمارت قلاع و دهنه ندارد و دهنه‌اش گشاده است یا اسلامبول [illegible]
بسبب وسعت طول و عرض خور این چنین باشند و بسته دل چسب نیست
ذکر شهر کاک پنجشنبه سلخ جمادی الثانی بر اسپها بسیر شهر کاک رفتیم نصف النهار
بشهر کاک رسیده در مهمان سرای [illegible] زنان و مردان خدمت کار و حجره‌ها با صفا
و فرش خوابهای نفیس متعدد داشت و از آن بهتر در آن شهر نبود فرود آمدیم مجموع
این دوازده میل راه تا هر جا نظر کار میکرد باغات دلکش بود و سبزه‌ها و زمین
مزروع سبز و خرم بود بعد از نهار بسیر شهر بر آمدیم چون موسم بارندگی [illegible] چهار [illegible] دارند

حافظ

خاطر خواه [illegible] نمایان بود انقدر دیده شد عمارات چهار طبقه از خشت و آهک در خط
مستقیم برابر دریچه‌ها همه از بیرون آیینه دار و چوب عمارات رنگین خانه‌ها وسیع [illegible]
درون و بیرون پر زینت بود در دکانها از هر قسم اشیاء خصوص میوه به ترتیب و انتظام چیده [illegible]
و از وضع شهر زینت کمال داشت اما چون شهر مملکت تجارت و رسیدن مال بر تجارخانه
تجار بسهولت در پستر دامنه کوهی واقع شده و بسبب تپه‌ها که منقسم بدو قسم
شده نمود شهر زینت و نشو و نما ندارد تا بر اهل شهر [illegible] نیک دو [illegible] رودخانه
تا بهار که [illegible] خشک نمیشود نهری کثیف کمنه و جهازات بسیار اکثر برای برات
در آن ایستاده در وسط شهر که نهر و اطراف او را از سنگ و آهک پخته کرده‌اند آن
مسقف و سیاه است و بر روی این نهر بر مواضع متعدد پلهای سنگین مستحکم بسته‌اند
و از یک طرف بجهة خروج و دخول جهازات گشاده میگردد دو تخته عریض بطول
بالا بر داشته باز نهاده میشود در شهر کاک محقق شد که لارد کرنوالس که گورنر جنرل
پادشاه انگلند حاکم این جزیره است در دار الملک دبلن که از کاک چهار پنج روزه
راه میباشد کوچ کرده قیام دارد و بغیر [illegible] اهل ایرلند در سنوات قبل [illegible]
خود کرده بودند بعد گشت دخول و قضایا بسیار بحسن تدبیر و فرط شجاعت لارد مرقوم
فرو نشسته بنا بر این و هم بسبب نزاهت و طراوت آن سرزمین و کثرت اسباب
مسافرت عزم برجوع شد و رای بر این قرار یافت که [illegible] که شهر لندن [illegible] براه
خشکی بلندن رویم و [illegible] از خطر سفر مخطور بوده بعد سیر انگلند به [illegible] لارد منزل

بدین جزیره آمده ایم اکنون که بحسب اتفاق بدین سرزمین رسیده ام بهتر که کار
افرنسوی پیش اندازم بنابراین شنبه دوم ماه رجب و ایام شبانه روز از آن سو
بر جهاز مذکور گذشته با قدری پارچه پوشاک ضروری دیگر باره روانه کاک شدیم
این مرتبه سواری کشتی خورد بود پیشتر از راه دریای شور با شهر آمده در ۱۲ ساعت
فرود آمدیم و روز در کاک گذشت بالجمله شنبه چهارم رجب در پالکی گاڑی نشسته
روانه شهر دبلن شدیم هر دو سه کروه بقدر سی روپیه شده کرایه کوچ ها چون آن
کوچ های خطوط حکام چیانشه و بعضی را اسپهای خوب صاف نشسته بود سه نوکر را
همه جا همراه ما بودند و هر جا تبدیل اسپهای کوچ میکردند اینها هم تبدیل میشدند
بدین سبب بعد از گذشتن ثلث شب کوچ از حرکت باز ماند جمیع اسباب زندگی
در شتا نه بلکه هر چه ضروری برای سواری مهیا بود روز اول که حاضر در موضع فرودی
دو شهر کوچک نزد اهوات مطبوخ خورده شده و طعام شب و خواب کلان شهر
بعد آمده مجمع اشتانه با آواز بوق کوچوان از قرب ده کوچ خبر دار شده مجرد وصول
همه چیز حاضر بیکار از چی پخته بخور خوردن توقف دیگر نشده از خوف عجلت کوچوان
بدل جمعی خورد و خواب نشده زیرا که اگر کرایه دار بعد از آواز بوق ملازمی حرکت
یک دقیقه دیرتر رسد کوچ را نمی یابد و اسباب بی آن رفته خود از رفقا جدا تا روز
دیگر با وقت بجا نه ملتحج روز دیگر اگر بیرون جای خالی دارد تا روز دیگر
صبر می باید کرد

ذکر شهر کلکنی سه شنبه پنجم رجب حاضر

در آن

در این کلکنی خوردیم و شب در قصبه آراو بسر بردیم این کلکنی از مواضع نامدار عشق خیز این جزیره است
در صفا و نزهت دلکش سواد ضرب المثل بغیر قول قائلان و شور شرعیان است از
خود دلکش تر از آنست پر دار حاضر نکردیم بار چهار زان در جیب اخته القدر بسر
بسیر بسر بردیم یک جانب آن رودخانه جاریست و اطراف رودخانه میدان سبز بساطت
مرزوان بچهار دیوار واقع شده بی تفاوت چون بهشت بیرون است آب رودخانه
از کوهساری چند سبز خوش رو یک سمت آن کشیده است مرتفع و در موضع افتادن آب
آبشار بسیار موزون تراشیده اند و ملاحظه آن بی اختیار غم از دل میبرد و لطف هوا
و مسرت انگیز آن جا به نسبت است و به خواست طبعت برقص میارد پنجشنبه
ششم رجب قدری از شب گذشته به دبلن رسیدیم این سه روز تمام راه کوهستانی اکثر
جا پست و هموار بوده و بعضی جا دشتهای که میدان مسطح در دیهات این ملک اکثر
پوره ها میشه اکثر سقف کاه میدارد و از ایلند ده دوازده خانه دریکجا معمور نیست گاهی
به نسبت رحیم بسته بود و بعضی کجها از خاک بالجمله آن حسابی نیست یک دو جا بیاده شد
همه را بسر بردیم پنجشنبه هفتم رجب بمقام دبلن رسیده در لکیشیر اسطیت نزدیک
کلج خانه بیوه زنی نیک اخلاق و دختران و پسران نیکو سیرت دارد رفته منزل
بکرایه گرفتیم

ذکر شهر دبلن دار الملک جزیره ایرلند بنام بر ذکر است این شهر
مذکور واقع است بر لب دریای شور دایره محیط آن دوازده میل است خانهها
بعضی از سنگ تراشیده و بعضی از آجر بر روی هم چیده و تخت بند نموده

واکثر از خشت و آهک بسیار صاف و از طرف بیرون خط باریکی از آهک دو خشت
نمودار است و طرف اندرون سفیدکاری و تذهیب و اسباب زینت معمول فرنگ
اکثر چهار طبقه و بعضی پنج شش از آن عدد طبقات در یک محله مذکور و یکی از آن دیگر درجه
از آن ته خانه برای مطبخ و ذخیره نهادن ذغال و یخ و امثال آن اشیا و کف شستن
ظروف چینی و شستن پارچه تمام اهل خانه و ظروف مطبخ وغیره و درجه زمینی برای دیوانخانه
و نشیمن زنان و مجلس شب نشینی و دوم برای رخت خواب صاحبان خانه و بالاخانه
سوم و زیر سقف پست که قطره باران و برف صندوقه کهیر یا بر آنست و زمین هوا دارد
برای رخت خواب و نشیمن چاکران زن و مرد و ذخیره نهادن غله مقرر است که بهین
از تخته بلند نازک سطح که چوب دو رطل و نیم در عرض ساخته و هر قالب و پایه ساخته
از چوب خانک باریک باریک برشته یکجا در سطح هموار است با آهک کم یکدیگر
چسپانند بر چوب خانه همه کار رنگ و روغن اکثر سفید دریچه‌ها همه از در آینه
دار و دروازه دریچه‌ها دو ته شده و رو دیوار جانبین جا گیرد و پرده اکثر از مشجر
و اطلس و اکثر از جهت از جانب اندرون آویخته و در هر حجره بجای رجای سنگ
مرمر است اندرون بخاری آتشدان مشبک از آهن یا برنج یکدست مرتفع از زمین
القدر خوش طرز و ساخت نصب کرده اند و در زمستان بعینه گلدان‌ها پر از
بابستان گلهای کاغذ بریده بر آن گذارند و دیوار اکثر با از کاغذها نقاشی و حاشیه‌دار
فرش قالین بیشتر است لا آنکه از اهل خانه است و تنک می‌شود چنانچه اگر هم

صاحب خانه و عدد بر آن نوشته‌اند تا خبر نگار شدی این در همه بسته می‌ماند و جانب
بیرون در اکثر حلقه و در بعضی منخر چون میخ طنبور بر رشته وابسته است و چون آن را بکشند
زنگ را که در نشیمن چاکران معلق است بجنباند تا چاکران فی الفور پایین آمده در وا کنند
هم چنین از حجره‌های خانه زنگ‌ها در نشیمن آویخته است و چاکر از آن فهم کنند که در کدام حجره طلب
و به حرکت در کار جا حاضر آیند راه‌ها که در همه فرش سنگ منقسم به سه قسمت جانبین
مخصوص پیاده مفروش به سنگ مسطح تراشیده و وسط از سنگ خارا برای گردون و سواره
در اکثر محلات هر دو طرف دکاکین ابریشم فروش است دکانهای وسیع رو به راه آن از در
آینه حجاب بر رو کنند و شب تخته‌های هموار در هر کوچه به یک رنگ و یک نقش
معمول است بیرون او در پیش چیده از سیخهای آهن و در عرض گذارند متفق گشته اشیا
نفایس عالم روز و شب بر یک منوال با انتظام در آنجا چیده است زیرا که یک
سخن در معامله رسم نیست و خریدار را اگر چه بیگانه و ناواقف باشد دغا و فریب
نمی‌دهند شرح نفاست اشیا و غرایب صنایع آن ملک فضول است چه ضرب المثل
اهل عالم است

ذکر روشنی شهر لندن وقت شب

آنکه در هر کوچه به قطار
قندیلی روغن چراغ و در ارتفاع یکسان است از سرکار پادشاهی روشن کنند
و دکانداران اول روی شب‌های آینه القدر شموع افروزند که شهر روز روشن شود وقت
شب وارد این شهر شدیم به هر طرف که گذشتیم خط طولانی از نور به نظر می‌آمد
و از کثرت شموع دکانداران خصوص دکان عطار که شیشه‌ها از بلورین پر رنگها

مخفف نقوص نمود در آن نهاده میباشد بازار چون امام باره سراج الدوله در دیار آصف
الدوله مرحوم تماشاگاه و درچشم می‌نمود از آنجمله اسباب دلکش و جلوه دکاکین دیگر اینکه
در هر دکان یک یا دو در سیاه تاب کنند هر وسط آن یک دو سطر بخط بسیار
خوش و جلا با آب زر یا نقره از اشیای آن دکان نویسند جای آن سطور سیاهی
ز آبگینه ساده گشاده است و دور حروف تحریر را آب طلاست و بر پیش آنها پرده‌ای از
الواح تخته سیاه رنگی بعرض نیم وجب هر طول بقدر صدر دکان که یک سطر با آب
طلا در آن نوشته اند میباشد چنانچه از اتصال تخته با هم شدن حاشیه بنظر آید

ذکر کثرت عرابجات کثرت کوچ و عرابجات آن قدر است که از روز ورود در حینی که بشنیدن
ملک فرنگیس و مدت سه سال بانشد آواز پایه کوچ که هر روز و شب بهم از روز از گوش
بر وه نشد مگر وقتی که در خواب بودم یا در حجره خواب اکثر حجره در حجره و سبب
جهت دربند اورسی‌های متعدد از رسیدن زیاد که چاه صعوبت میباشد واز اینجا عدد
انما تخمین و قیاس میتوان کرد که هزار عرابه در پایه یک سبب برای انداختن قاذورات
شهر و هفت صد کوچ کرایه است که مردم را از این محله بآن محله میرسانند و بیرون
شهر میبرند دیگر چهار سوار اشراف هر که متوسط متاهل باشد که خدا نگهداشتن
آن لازم است و بسیار کوچ چهار و سه و دو نیز را باطراف میبرد و عرابه‌های بار
کشتی علاوه است دیگر اینکه هر یک بحسب امثال متعین است و سنگ
امثال در هر راه منصوب بنابرین میانه مکاری و کرایه‌دار هیچ گاه گفتگو بمیان

نیاید

نیاید و تضییع وقت نمیشود مجموع اینها را ذکر نمیکنیم طول الفا بتشه در خانه این ملک دوارای
و وزره سید انگه میباشد از گاه و مالز پریش زبشکه وفاز بخور و ن کرش قصه دیگر از
بیشتر این ملک بود و نیز وکشا لذت بخود فراوان دارد

ذکر چهار راهی

این شهر بسیار فراخ و وسیع و در وسط چهار سو چشمه آب جاریست برای آن صفه بلند
دو ذرع مربع از سنگ ساخته و چهار اطراف شیر دهان که تشبیه اسرار هر خواسته باطراف
خود زیر شیر دهان که نشسته کلید را پیچ میدهد هر چهار طرف پر آب شده کلید را باز پیچیده راه آب
بند و بالای آن صفه اکثر در وسط میدان اسب ترتیب قد از سنگ و مدار آن شبیه پادشاهی
از پادشاهان لندن است و نصب شده

ذکر اسکیر یا چار رکنها در وسط بعضی
چار سوها میدانهاست مربع از قبیل چوک هند که اسکیر نامند دایره محیط بعضی نیز دیر
و بعضی مربع چهار سو در وسط آن باغچه و خیابانها برای تفرج صبح و شام آن جماعتی که در خانهای
در آن مربع میشود مرتفع است باین شکل

دهنه کوچه
هر چهار طرف راسته مفروش بسنگ سطح از سنگ شده
هر دو طرف خانه‌ها یا دکانهای مردم متصل بدان است
راه کوچ و سوار مفروش بسنگ شده
باغ پر گلها و درختان سبز
و خیابان دوران مجموع آن
پنجره از برنج دوره شده
دهنه کوچه
دهنه کوچه
دهنه کوچه

این اسکیر زینت بسیار بشهر بخشیده صبح و شام در آنجا جمعیت به یکدیگر رسیده گفت و شنید هم
نمایند و در این وقت ارباب ساز هم بآنجا حاضر شده و نغمه سرایند ... سازهای خوب درست
و هر عصر زیاده از شش هزار جمعیت خلق به پارک رفته در آن عمارت از میدانی است
محصور به دیوار و در آن مرغزار و آب جاری و چهار سنگ در و آهنی برای نشستن
و قطار درختان سایه دار برای چرای جانوران مسطح مرغزار است و آهو و گوزن
هم از آن سر رسیده و بطور خود در آن میرود و بچه برای خوردن گوشت آنها مطلوب
شود به بندوق شکار کنند یک جانب آن عمارت و باغ و بستان نیز جایش
در هر شهر و سه پارک است و در دو شنبه مطاف اکثر صغیر و کبیر آن شهر است
سواد دبلن زمینی مسطح بالخصوص و ملک خوش اما افتاب بسیار بهتر از لندن واقع
و شهرهای خورد و مسطح و ... مردمان و کار بر شهر موسم تابستان در آن شهر
روز را برای کسب هوا بر اینها که جا در دامنهای آن تردد نمایند و در اضلاع
بسیار است خصوص یک ... فینکس پارک و باغچه به اغراق در عمر
عمر چنین جای دلکش ندیده ام در دامن پارک مسطور رودخانه در وسط شهر دبلن ...
بر سرهای ... میگذرد و هر دو کناره آن ... از سنگ ... و در آن نیز
مد نظر است و آن طرف رودخانه ... ب در شهر مسطح و عمارات
آن از سنگ است و در دامنه کوههای سبز همواره ... و جا بجا سفید برف برای آن
کوه سبز چشم بیننده را خیره ... و این سنگ ...

و ازنا

و بزرگان کونت و دولتمندان دستان را ... میدانند ... شده و دو قسم حق
بجانب ایشان است و دیگر سواد سمت بحر و لنگرگاه جهازات است و صندوقهای
چوبین بر اندرون آن و حجره غذا خانه و زیر آن چهار پایه ... در ساحل بحر ایستاده
که بسبب آن پا بجا و از جا بجا برند و در موسم تابستان اغلب اهل دبلن در آنجا رفته با آب
بحر که بسیار مفید است غسل نمایند

ذکر بنای غریبی از غرایب دبلن به انطرف بحر است ... نیم کروه از ساحل در
میان بحر بسته اند و دیوار بعرض چهار گز از ساحل تا برج عمارت کرده اند و فایده برج
این است که شب چراغ قندیل بزرگ از روغن در آن آویخته میشود تا جهازات آن
روشنی را دیده راست بلنگرگاه برسند و از مواضع خطرناک که در آن زمین زیر آب بسیار است
و در کتب ایشان نشان است محفوظ بس شده متضرر نشوند و فایده دیوار منع طغیان
آب بحر بطرف شهر است سوای این بندها خورده تا هزار ذرع در طول چهار سنگین
بر شعب بحر در میان دبلن و شهرهای نواح آن بسیار است دریای شیرین و در نواح
دبلن ... شده به بحر میریزد ... بقدر رکوع ... در طغیان است
در وسط شهر جاری است هر دو لب آن تا ... چنین نهرها است و ... کوچه ها
و پلهای وسیع سنگین جابجا بر آن بسته هر دو طرف پلها و لب آن و ...
آهن هنگام شب فتیله ... بسیار روشن میشود در نظر ... چراغان عمده ...
هند و ایران در جشنهای بزرگ کنند هر روز مشهود میگردد

ذکر نهرهای دبلن در نواحی دبلن نهرها تا سه روز راه بسیار دیده شده چوب و ذغال
و دیگر اشیاء ثقیله بر کشتیهای خورد از آن راه از شهری بشهری نقل کنند خصوص یک نهر
که از دبلن تا ملک تو بریده اند هر دو جانب آن هموار و چمن زار کرده اند و بر هر دو جانب
درختهای موزون قرین شاخ در از غم نشانده آبهای جاری و درین ملک بسبب
کوهستان وفور دارد و بعضی نهرها می پیوندند آن طرف دبلن این نهر بحوضی
کلان پیوسته عمارت آن تمام از سنگ است حوض بچند نهر گشته منشعب و جاهای
عمل کشتی و اسباب کشتی سازی و نجاران بر آن است

ذکر عمارات نامدار دبلن از جمله عمارات نامدار دبلن یک کالیج یعنی مدرسه است
که تمام سنگین است و دری عالیشان دارد و در وسط آن عمارات بزرگ پنج
طبقه برای مدرستان ساخته اند چهار طرف حجره های وسیع بجهت نشیمن طالب
العلمان است تا یکهزار و صد طالب العلم درین مدرسه جمع آمده اند و جا یافته
یک حجره صد گز طول و بیست گز عرض مخصوص کتابخانه است بر دیوارهای
اطراف آن از پایین تا بالا تا بیست و پنج تختها نصب کرده اند و چهل هزار کتاب
از انواع علوم در آن بانتظام چیده اند از آن جمله خمسه نظامی و شاهنامه و چند کتب
فارسی دیگر خوش خط مذهب در غلافهای کمخواب عمده بود در ایوانی دیگر عجایب
عالم را نگاه داشتن ان مرسوم و بسیار مرغوب مردم این ملک است بترتیب
شایسته بر طاقها و میزها و صندوقهای شیشه گذاشته اند از آنجمله یک قالب مرده

دارد

در است ملفوف بر دهن مومیائی دار از اهرام مصر بدست افتاده است دیده شد
طرف عقب مدرسه زمین وسیع است و در آن خیابان و قطار درختان است
و در وسط چمن کاشته اند طالب العلمان صبح و شام در آن تفرج و گشت و بازی نمایند
دیگر عمارت پارلمنت دابلن و ایوان بزرگ دارد یکی برای اجلاس اکابران
ملک و دیگر نشیمن امرای پادشاه لندن در حکومت این جزیره نامزد اند و درین
ایوان از پارچه زربافت پلاس دیوارگیر کرده اند و انواع تصویرات خورد
و تمام قد در آن بود و نقشه جنگهای میدان مثل توپ زدن بر قلعه و صف کشیدن
پیادگان و سوار بهم حمله بردن و افتادن کشته و زخمی طرفین می نمود اول در نسخه مصور
بقلم کشیده است لا آن معلوم نه شد نقش و بوته کمخواب و شیر و جها در بافتن
بر آورده اند چنین چیز نشد آن چیز خریده بودم بسیار تعجب کردم اما در لندن مثل
آن بسیار دیده شد چنانچه دیوارهای عمارت دیوان عام شاهی بجای کاغذ نقاشی
تمام از آنها گرفته است و در ایوان خاص شاهی تصویر زنانه تمام قد است و عمده همه
زینتهای خانه خواسته برابر صد هزار نقش و نگار است دیگر عمارت کستم هوس
یعنی خانه برات این خانه بسیار وسیع و دکانهای متعدد دارد و اموال تجار در آن
فرود آرند و هر کس از آنها هر جا خواسته باشد در آنجا وا بینند دیگر عمارات
ایکسچینج و تجار هر روز و ساعتی فراهم آمده معامله و داد و ستد نمایند و در نرخ
اشیاء و اخبار تجارت آفاق رای زنند میزهای متعدد و جای فرش است

اگر وقت حاضر نیاید طعام قبل از انفصال معامله در رسد مردم قهوه خانه و اشتهای اینها
ستقای سفره معمولها با فرمایش بر حسب خواهش و اکثر به اصناف چینند
ذکر افتادن برف و کثرت سرمای زمستان هم در هفته شروع بارش برف شده تمام
سقفها و سر دیوارها و هر جا عمارت و کبرای دشت سفید شده و کوچها چمن زرد
خانهای گلیم و حبابها نهرها و باغ چمن نهرها از آب و هر دو طرف آب سبزه زار بود باشد
بغایت خوش نما و دلپذیر در نظر آمد چرا که من قبل از این در عمر برف ندیده بودم
آن القدر را محفوظ کرده بپایان نیاید چون ده روز خود تمام چمنها و باغ و صحرا و کوهها
هر قدر ره مد نظر بود سفید گشته بقدر یک گز برف بر زمین یخ بست عجب تر اینکه
روزها که برف است چندان سرد نمی شود و در غیر آن ایام القدر سرد است که هوا از
سه کلیم ملبس شال و لحاف شب بر روی پوشیدم و در حجره ها و ارسی شیشه ها همه بند است
چیزی تیز از هوا نمی گذرد و چنانچه بادکشهای هند در موسم گرما یک جانب را اندک
خنک میسازد و دیگر جانب گرم است همین قسم آتش این ملک یک جانب را بعد قرب
و تکلف بسیار گرم میکند و دیگر جانب اثری از آن نیست کمتر از خوص اقسام
حرارت دست می سوخت و با وجود این شدت برودت کمتر ضرر بکسی نمی رساند
و عاجز نمی شوند در مزاج بهم از موسم شدت زمستان در آن ملک موافق تر از
سایر روزها بود القدر تقویت بقوای بدن و نشاط طبیعت می شد و در موسم گرما
و کاهلی از حرکات بخ طاری گذشته در هندوستان گرمی یا پارچه و ما که یک لا بر بدن
لازم

سر انجام میکرد و نیم کرده پیاده روی نمیکرد کم مر آوردن هلالیا لباس مرتبه شابه شب سه روزی بار
خور است سهمذ القدر حیثیت در جایم و کام زیب جر و یدن مرا فتد و روز زینت
کرده صفت میان شبی کرده شهود و خواب و وقت بعد صفت بخشش ساعت
در هند به اختیار بود و الا ماند که مر آورد در روزها آفتاب است و بطن زیاده از چهار ساعت
انهم یک مرتبه وقت شب نخوابیدم گاهی اثر کسالت در خود ندیدم بقیاس سن این
هوا اهل اصحاب کیفیات نعم و خوبیهای زمین هر دو جزیره است بچند جهت اول اینکه موجب
حسن زنان و قوت دادن جسم و رونق مردان این ملک است دوم مقتضی حرکات
موجب صحت و قوت جسم و جرات امور شاقه و تحمل شداید گشته سوم باعث
ساد کمال مزاج ایشان و موجب تکلم و قلت خیال و دشوار برای و استعداد چیزهای
علم و هنرها و دیگر صفات بسیار است زیرا مردم مردان و زنان ایشان چه بدیت
ساکنان هند تا از زمان خیال ما مانع کسب است علم و هنر که بشد مطلق ندارند و بعد
شاخ جسم چیز در هوای سرد بکار نمی توانند نشست بشغلها بسر برده کرد و پیراهن خیالات

با علاج نکرد شد — ذکر اسکیتنگ یعنی نوردیدن مردم بر سطح دریای یخ
بسته بسبب بخ هر یک کفش بندند بالجمله بود چند روز آبهای تالاب و رودها بسته
شد هنری غریب در اسکیتنگ خوانند دیده شد مقتدر قبول آن اینجا خواهد داشت
شرح آن اینکه آهنی بمقدار کف پا و یک انگشت قطر و ارتفاع شود و دو چون پشت
چاقو دارد و در نعلین چوبین به صورت کفش مضبوط و استوار است زیر

کفش بندند و بار خود بر یکپا انداخته آنرا میغلطانند بسبب اینکه یخ مسطح و لغزنده و این عمل
مستعد لغزیدن است آن شخص از جای خود مثل تیر بر آب براه افتد و از دو دنگی آب
پرده جلدتر طی مسافت نماید چنانچه چون خواسته باشد بایستند پای قدم را قدری از پای
اول جلوتر گذارده بار بر چوب برابر کند ایستاده شود در آغاز کار فقط ایستادن
بر آن نعلها مشکل است اکثر بیفتند و ضرب یابند تا آخر کار العقد بمهارت حاصل کنند
که چنین نیست اگر توفیق نماید آنکه این علم را کامل میداند صد و صد کس اگر در عقب او سعی
کنند او را نتوانند گرفت و او در میان عمل انها بارها در آمده هر کس را که خواهد دست
رسانیده بدر رود فایده این عمل چون حرکت است غالبا برای کسب حرارت و بر آمدن
عرق چون در زمستان جهان کار توقف نمایند و غیر با از این قریه بدان قریه و از قرا
بشهرها آمد و رفت کرده معامله نمایند در ملک هلند نیز شنیده شد که مردم منازل
بعیده را بروش قطع کرده صدها میل روند و پیره زنان سبد تخم مرغ بر سر و بچه در بغل گرفته
در عرصه قلیلی از بیست میل راه بازار شهر آیند و بعد فروش شام نشده بمکان خود
بکار خود برگردند بالجمله از ششم رجب چهار شنبه تا نوزدهم شعبان چهل چهار روز
در آن شهر دلکش بعشرت و سرور موفور گذشت با آنکه از جانبین هنوز تسخ حاصل
نشده بود شب پنجشنبه وداع دوستان کرده از شهر دبلن بعزم انگلند بجهاز آمدم
ذکر ورود به هالیهد جزیره ملک ویلز بوقت نصف شب جهاز بالنگر
لنگر برداشت بجزیره که مابین انگلند و ایرلند است با آنکه اکثر در دو سه روز نیم
قطع

قطع می‌شود الا من همینکه صبح سر از خواب بر داشتم خود را به لنگرگاه هالیهد دیدم از جهاز فرود
آمدم باید دانست که هالیهد از قبیل جزیره است زیرا که در سرحد آن طرف او نیز شعبه
بحر که آبش شور و بقدر عرض دریای کلکته است میباشد و منسوب است به ویلز و ویلز
حصه سیوم جزیره انگلند است دیگری را انگلند و سیوم را اسکاتلند گویند و مجموع را
برطانیه بزرگ نامند و شاهزاده ولیعهد لندن منسوب باین ویلز میباشد و در عهد
شاهزاده که پرنس اف ویلز خوانده می‌شود و شهرهای آن بسیار کم و کثیف است
لا بسبب معبر دبلن آباد شده بالجمله روز شنبه بیست چهارم شعبان بر میل کوچ نشسته
روانه لندن شدم بعد قطع بیست و پنج میل معبر شعبه بحر مذکور را که مابین هالیهد و ویلز است
بپشت ده کشتی گذاره معبر عبور کرده در شهر بانگر فری که بزرگتر و بهتر از هالیهد است
چاشت خوردم و بسر راه افتاده در شهر کنوی چاشت کردم کنوی شهر خوب است بقلعه
استحکام تمام دارد سه طرف او را کوهها رفیع و بر سر قلعه فلک کشیده اند احاطه
کرده و بطرف لندن دریای شیرین چون گنگ عریض جاریست سوای او بعد از
شهر دیره مشهور باد و صفا این چهار شهر شهر پناهی از سنگ و آهک و یک قلعه برج
قدیم بر جبال او و بشکل قلعه انگلابا است دارد بعد چاشت سوار شده و پاس شب
بچستر که از شهرهای نامدار ویلز و به انگلند متصل است رسیده آن شب
در آشخانه بزرگ بسر بردم این راه تمام کوهستان رفیع بود چنانچه اکثر از کوچ
فرود آمده پیاده راه میرفتیم و همچنین هر طرف زمین ویلز همین قسم کوهستان است

همه نوع چراگاه جانوران و گلشن است و چهارم در بلدهٔ اکسفورد که چهارده میل است
حاضر بود در شهر دیگر نام آن بخاطر نمانده تماشاخانهٔ بسیار بزرگ دارد چاشت خورده بعد
نصف شب در موضع [illegible] رسیده خواب و آرام کردیم

ذکر ورود بشهر لندن روز دیگر سه‌شنبه بیست و پنجم شعبان مطابق بیست و یکم جنوری
سنهٔ یکهزار و هشتصد و سی و پنج و از یکسال قمری از روز گذشتن کلکته متجاوز شده
بود بلندن رسیدیم و از گرد راه برآمده بعمارت مستر [illegible] که از انگلیسان [illegible]
و یکی از رفقای من در جهاز از کلکته آمده بود رفته با وی هم خانه شدیم چون منزل من در آن
سرا بر در طعام بود و بد وعده تنگ آمده بودم در آن محله منزل دیگر گرفتم و [illegible] شخصی
[illegible] مرد [illegible] دار عالم سخن عجیب اطوار بود و [illegible] نجوم [illegible] حرکت [illegible]
هند [illegible] اتفاق افتاد مدت اقامت [illegible] پنج ماه و پانزده روز بود

ذکر سفر اکسفورد و ملاحظهٔ مدارس [illegible] از جملهٔ [illegible]
[illegible] این است [illegible] از اشراف لندن برای [illegible] برخود لازم
[illegible] دانسته [illegible] نمود [illegible] چهار [illegible]
چنانچه [illegible] بسیاری از موضع راه [illegible] بود [illegible] سه‌شنبه [illegible]
جمادی الاول سنه هزار و دویست و پانزده بود و این سفر اتفاق افتاد و از روز در شهر
[illegible] خاص سلاطین انگلند است مقام شد روز جمعه نیمهٔ روز به اکسفورد رسیده
در مهمان سرای [illegible] فرود آمدیم اکسفورد شهری با علما و دار العلم است

دارای

عمارت آن تمام از سنگ [illegible] اکثر بوضع گرجه‌های عمده ممتاز و کوچه‌ها وسیع
با انتظام و اطراف [illegible] درختان موزون و دکانها با صفا و رونق مردم از هر طرف
برای تحصیل علوم شریفه در آن آیند

ذکر مدرسه‌های آن شهر بیست و [illegible] مدرسهٔ عالی است که با هر یک کتابخانه [illegible]
و هر واحد را کالج و مجمع را [illegible] یعنی مجموعه کاملی از هر علم گویند در آن شهر [illegible]
سوای آن عمارتی است برای [illegible] خوانند فلسفه و حکمت بسیار [illegible]
[illegible] گشته و [illegible] آلات رصد هر کوکب و ستاره [illegible] بالا رفته [illegible]
[illegible] در آنجا گذاشته و عمارتی برای تشریح و تحصیل آن علم است [illegible] خوانند
و درین عمارت ایوانی بزرگ فقط برای تشریح استخوان است استخوان بندی انسان
و [illegible] و هر جانور [illegible] و پرنده به ترکیب طبعی در آن آویخته
[illegible] ایوان دیگر مخصوص تشریح رگ و اعصاب انسان [illegible]
[illegible] است [illegible] رگها [illegible] بعضی [illegible] موافق رنگ [illegible]

ذکر بلنیم پارک [illegible] منسوب است [illegible]
به غایت [illegible] درین [illegible] پارک [illegible] جلوه پارکهای لندن
[illegible] آنچه سابق دیده بودم [illegible] تماشای آن همه از نظر محو شد [illegible] چهار ده
میل [illegible] عمارت آن [illegible] سمت نظر جانب بیرون عمارت عالی
[illegible] اندرون [illegible] نهرها [illegible] درین پارک [illegible] مخصوص [illegible]

روز دوشنبه از آنجا برآمده [illegible] مستر [illegible] که از شهرهای آن نواح است فرود آمدیم و سیر بلنیم پارک

و پلهای باشان و شکوه بر آن بسته و منصب آن مساحت و هنگام مرتفع و بزرگ
شش زرع است از سنگ عمارت کرده و بر زیر آن سنگها که از سنگ مرمر
قیمتی تراشیده غیر منقوش و یک نفر سپهسالار که این ملک انگلیسیه بوده و جنگهای بزرگ
فتح کرده در عوض آن زمین این پارک را هم عطا نموده هزار روپیه سالیانه بجهت خرج
آن اقطاع یافت وضع درختان پارک مزکور مطابق نقشه صفوف افواج است
... که سطور در مقابل دشمنان آراسته بوده و الیفا در اندرون عمارت صفحهای بزرگ
از نقشه جنگهای او نقش جز دار ابریشم رنگارنگ مصور کرده و بسیار است چشم انداز
خیره میکند ذکر اوضاع شکار انگلیسی روز چهارشنبه مستر استرتن و جوان حمید
خوش اخلاق بود ما را به باغ خود دعوت کرد همین مستر استرتن بقدر دوازده هزار
بیگه در این سرزمین املاک دارد و اکثر تجار شکار اشتغال دارند با ایشان از بندوق
و سگان شکاری و اسبهای معلم و البسه شکار مهیا دارد از آن جمله هر بار به شکار گرد
گاهی سوار گاهی پیاده در مزرعها و در میدانها دو بهم در عرصه پارک است
نوع خرگوش به بندوق زده شد معلوم باد در این ملک بجز در املاک خود شکار منع است
بلکه تنبیه اگر کسی در ملک غیر یک خرگوش شکار کند قضات او را تنبیه بلیغ نمایند
صنف شکار انگلیسی از دو قسم است هر دو با اعانت سگان یکی به بندوق چرند و پرند و خرگوش
با دراج و مثال آن برند و به هنر سگان رسد چهار صد تا آن خرگوش صد ایستاده نمایند
و زنگ جنبیر از هر جانب بطرف شکار کنند در آن وقت شکاریان خبردار شده تهیه

بنادق

بیم گه

بندوق زدن میانه مجرد و وقت شکار او را به جمیع میزنند چنانکه کاهی
دراج به یک تیر بندوق میافتد ملاحظه افعال طبیعی و تعلیم انسان سگان جمله
بسیار غریب و پسندیده نمود و کمال حکیم و بهترین شکار بدین وضع است شنیده شد
و بعضی اتفاق میافتد در میان جستن از دیوار مزرعه قرب شکار رانده سگ حس کرده
از خوف ... او در میان صحرا جستن و با جمیع خوابیده بر دیوار مزرعه آرمیده
خبردار میشوند و هم آنکه سگان در عقب شغال میروند و خرگوش در دنبال آن افتاده
هر جا آورد و میبرند و سواران از عقب ایشان تا به شکار رسند از نشان شکار نیم کرده
بیشتر است و از رود خانه شنا عبور کنند سگان باشند حس کرده نیز عبور نمایند
و اگر به سوراخی فرو رود اگر آن سوراخ فراخ است سگان خود و اندر آن رفته او را بیرون
کشند و اگر تنگ است و در آن ملقه گشته تا سواران رسیده به بیل و کلنگ او را کاوید
بر آرند در تعاقب این میر شکار انقدر ساحت دارد در بعضی اوقات شکار چاره
از کوه و میدان برمات رفته درختها معلوم نیست و از اسب شکاریان در ره قسم
از جوی و خندق چهار ذرع عرض و دیوار قد آدم پروا نکنند در تهیه جستن خود را بطرف
دیگر رسانند و همچنان در شکسته کهنه و غیره در رودخانهای خود شسته بدوبدو قدم بهم میرسد
بجمله به ملاحظه رسید شهر خود و معاینه خوبی باغ تحسین و تشکر او نموده روز
مهمان شکار ... بعد از دعا ... و دست بشهر لندن رفته ذکر اوضاع اسکول نیز حکمتهای
انگلیسی سرجان ملکم که از امرای خوش اخلاق است مرد کامل العیار از عقلا و دانشمندان

انگلند است و روزی در قرب مسکن برای مدرسه بیت بیبیالنده‌ای که پسرش در آنجا
درس میخواند رهنمونی کرد از ملاقات آن پسر که در سن چهارده یا پانزده سالگی
بعلم و دانش آراسته بود و علاوه حفظ دروس اطفال و قوانین مدرسه و بازیگاه روز
ایشان در زیر سقف و شام در میدان سبزه زار بسیار محظوظ شدم چون وقت طعام
رسید پسر و جمیع همدرسان او در اطاق شصت نفر از اولاد اعزه بطعام خانه رده رده جهت
نزد او هم برای سفره جا داشتم و از صحبت آن اطفال و مقالات معقول ایشان
زیاده از تماشا نهایت بهره مسرت و فرح بلکه عبرت برداشتم زیرا که هر یک
مستنبط میشد که هر یک از این اطفال در رعایت حرمت دارد و باقصی الغایة
کوشیده از حرکت مخالف آن اجتناب میورزند زیرا در مدرسه کسی فی این که بسیار
صغیر السن بود و بدان سبب تهاون در درس خود نموده بعذر استاد برای آن
حد خط جاری کرده تا حفظ درس در صف نعال نشسته بود چنانچه ما آنها که
طول در آن مقام نشسته مشغول نگاه یافتیم و صف لذایذ یافتن تمام روز
و نشستن بر خیابان سبزه منبسط شده و ملاقات ایشان رفت و تشکر نموده
معاودت کردیم بار دیگر روز گذشته تعمیر عمارت گرینچ که یکی از سلاطین
انگلند برای خود ساخته و آخر وقف سپاهیان جهازی نموده حالا هزار و پانصد نفر
پیران و زخمیان و از کار ماندگان ایشان در آنجا میباشند و بسیاری از دکان
جواهر و ساعت سازی و امثال آن تماشا کردم ذکر برتش میوزیم

هلی

انگلش خانه دارد عجایب عالم در آن جمع و نگاه دارند میوزیم خوانند و درین خانه
قریب صد ایوان است هر یک منسوب بجهت هر ملک با قسمی از عجایبات
حیوانات و نباتات و حجر آن قدر در آن دیده شده مطلق در حفظ نماند عمارت برتش میوزیم
بیک سمت شهر بر کناره واقع شده زیر دیوار آن میدانی چهار پهلوی مسطح و سبزه زار است
مشهور بمیدان ... که سبز هموار بر هر کوی شهر موزون معمور مکان از آنهای کت
بامنند در مقدار القدر چون خوش نما و دلپذیر است و خلق در سیر عجایب آنجا میکنند
و میگذارد و ناظر چشم از وی بجانب دیگر اندازد

ذکر در بیان اوضاع انگلند و معمورات انگلش و قلعه اپلکه در ضمن آن مندرج است

زمین انگلند اکثر کوهستان و بعضی جا سطح خاک هر قسم با سنگ آمیخته است
قابل تولید هر نوع گیاهای خورد و موجب عدم انبات زراعت میشود نیست
بنابرین باندک اشیا مستعد زراعت میگردد و اشجار بلا افراط بار آورده میوه آن
نازک است و آب و لذیذتر از جای دیگر شود بسیار از درختهای کهنه سیب به بزرگی
درخت انبه دیده شد برابر برگ بار داشت اکثر در صحن عقب تهخانهها طرف
کوچه در طول شش هفت و در عرض سه و چهار گز زمینه است آنهم مفروش تختهها
سنگ است و آفتاب بسبب ارتفاع دیوارهای اطراف چندان در آن نمیتابد
یک تخته سنگ از زمین دیوار برداشته درخت انگور میکارند و شاخهای آنکه بالای آن
بتدریج بدیوار عمارت بچوب مجلوب و منظم کرده بهمین نمط بسیط مینمایند

در موسم سرما اگرچه یک برگ نماند در بهار دفعةً سبز شده القدر بار می‌آورد
هر برابر یک خاندان و تمام موسم گاه و بعضی خوشهٔ آن از سه تا آثار در وزن متجاوز
می‌شد بنفشه و بسیار از گلهای خودرو در بسیار جاها می‌روید و باغها خود از انواع گل
در باغچه بستانها خانه و شهر که هند و ایران مملو است حاکم ذکر آنها که شود سخن
دراز گردد هر قسم گل شلغم با الوان میباشد خصوص نرگس و نسترن و نافرمان
و شب بو و لاله و هزاره و غیر هزاره و هر یک از آن سفید و گلابی و زرد چند نوع
از نسترن بنفشه دیدم با عجب این گلها را به صنعت قبل از وقت بیار آرند و در گلدانها
چمن و نشسته گذاشته از باغات به دکان گلفروشی نقل کرده به قیمت اعلا فروخته شوند
لطافت دوکان گلفروشی زیاده از حد بیان است گاهی از آنجا که گذشتم ساعتی نه
ایستادم در بعض دکان درختان میوه چون شفتالو و چری و غیره است به صنعت
خورد قامت کرده از بر و بار میوه رسیده در گلدانها گذاشته میباشند
ذکر حیوانات این ملک اسب گاو و سگ بسیار قوی جثه پر دم میباشد
شیر و غیره و سگ و سایر حیوانات پر مایه و با مزه‌تر از ملکهای دیگر است قسمی از اسب مخصوص
بارکشی القدر عظیم الجثه میشود در ملک دیگر اعجوبه خواهد بود این اسب اگرچه از دویدن
سریع عاجز اند الا بار سنگین به قدر شتر برداشته در عرابه بار کشند و غلبه ما را غیر از اعاده رسم
گاو مطلقا نیست اما اسبان سواری اگرچه در صورت چندان خوب نیستند لیکن گردن کشان
و دم بسیار آراسته اند چنانچه یک کس سواره ده راکولر ریسمان بسته همراه برد

القدر

القدر فوران بر دارنده از خندق پنج شش گز عرض با تابتی (؟) و تعبیه به سهولت تمام بجهند

بیان رستاق و کنتری هوس هر طرف از زمین انگلند صحرا با کوه
تمام معمور و مزروع است مثل هندوستان سواد شهر پر از عمارات کنتری هوس است
تا آدم کم بنظر می‌آید بحدیکه گاهی تعجب رو می‌دهد که این همه زمین را که شیار میکنند
کنتری هوس عبارت از خانهٔ رستاق شرفا است مشتمل بر باغ و چمن و چراگاه
بیشتر و آهوان و آب جاری سبز و کشته باشند آنرا پارک گویند با هر کنتری هوس
مقداری از زمین که غلهٔ زراعت آن کفاف صاحب کنتری هوس کند میباشد
بعضی همواره مسکون است زیرا که صاحبان آن در شهر خانه ندارند و چنین برای کارهای شهر بود و
کرایه دهند و بعضی در موسم تابستان مسکون که زیرا امرای شهرهای بزرگ چون
قبایل عرب در آن موسم خانه کوچ در آنجا نقل کرده چهار پنج ماه بسر برند بنابر
حرکت تقویت عظیم بروح و جسم ایشان دهد چه هوای این خانها بجدی سالم است
که چون چندان رجعت نمایند زن و مرد نوجوان شده با قلیم (؟) اوان اکتساب برای
پنج شش ماه ماندن کفایت کند

ذکر راهها

راهها همه مفروش سنگ هموار سطح بر از ده یا دو ذرع یا پلهای مستحکم بسته است
چنانچه گذری را مطلقا توقف رو نمیدهد در هر پنج شش میل سرای و خانها است
که حاضر و چاشت و بستر خواب پاکیزه و دیگر مایحتاج است قریبات اکثر
چون قرای هند سقف کاهی لاکن دیوار از خشت و آهک دارد

در بیان شهر لندن شهر لندن بزرگتر از هر شهر فرنگ دانسته و هر جا که
من بر آن گذشته‌ام سه شهر بیکدیگر پیوسته است دایرهٔ محیط آن کلاً بیست و چهار
میل انگریزی تا آنقدر باغات و شهرهای خورد و قریب جوار این سه شهر واقع شده و از
هر جانب تا ده میل به نظر یکپارچه جمله شهر نماید

ذکر عمارات لندن عمارات اکثر از خشت پخته و آهک و بعضی از سنگ و چوب
رسم است که در هر روزگار از جانب بیرون این عمارات را سفیدکاری
بنمایند شهر همیشه تازه و نو نماید کوچه‌ها اگرچه وسیع مفروش به سنگ منقّش بر سه راه
حاملان محافه و گشتند گمان عرابهٔ خورد در زبان انگلیش و چهار پاره نامند با مردم
رفتار کنند و اسب و گاو در راه میان راه وسط محدّب است تا آب باران
نایستد بر دو طرف آن در مجاری پیوستن تحدیب بر راه پیاده جوی‌ها ساخته‌اند و در
رسم که با آب نهر در آن گشاده آب پاشی کوچه می‌نمایند و دکانها بسیار با صفا
خوش ساخت پیش گشاده شمالی ... آیینه‌دار طریق چیدن اشیا در آن
بجدّی لطیفه است که مزید بر آن متصور نیست وقت شب آنقدر غلو در روشنی
نمایند و بیگانه چراغان جشن بگمان کنند برای روشنی دکانداران هر قطار قندیلها و هر
واحد بر در خانهٔ مردم ... عمارت نهاده است در هر کوچه از کار
روشن شمع و روشنی آن از اول شب تا طلوع آفتاب می‌ماند

ذکر اسکوئره و پارک یکی از اختراعات پسندیدهٔ این ملک اسکوئره و پارک است که بجای

رونق شهر رسیده که با مرادف رمنهٔ هند است اما آن خاص جانوران
وحشی است و اینجا گوسپند و میش سطح سبز سبزهٔ مرغزار و آب جاری در یک
سمت آن باغ و عمارات نشیمن و به هر طرف قطار درختان و جویها نهاده دارد
... اسکوئر مرادف چوک هند است لیکن چوک هند اختصاص به بازار دارد و این
برای سیر و گشتی است

بیان قهوه‌خانه‌ها و تنخانه‌ها قهوه‌خانه
به اندک فاصله توان یافت بسیار با صفا و حاجت روا است بالای قهوه‌خانه‌ها
منازل کرایه برای مسافرین معمول است

در بیان کلب از اختراعات پسندیدهٔ مفید است معنی آن گروه و جماعت
که بهم نسبتی دارند کم کسی است که خارج کلبی باشد و بسیار است که یک کس
در چهار پنج کلب داخل است چه اکثر شرفای انگلیش به جنس جنسی کار و کسب
و علم و غیره منقسم شده‌اند و با علاقهٔ شرع و عرف باختیار خود برای کثرت الفت
و مؤانست انسلاک در سلک جمعی اختیار کرده و در هر چند مدت یکدفعه در تنخانه
گرد آیند علاوه نفع صحبت اعانت یکدیگر لازم شمارند و از شادی و غمی هم شاد و غمگین
شوند و اموری که موقوف بر جماعت ... منعقد است در اینجا با آسانی حاصل
شود و غیر از کلب کسی در ایشان راه نیابد و این رسم کلب رفتن ... خانها
و ... خانها و هر ... است و ... خانه است که ... باران
است جماعتی از ایشان در آن آمد و رفت دارند شخص نو بلا اجازت آنها

و غیر آن خانه نمیتواند شد هر و عده قلیل در سال بصاحب خانه برای آن آمد و رفت
میدهند برود و نمازند و در تماشا خانهها آن قیمت طعام بعضی اوقات بیجای سالیانه
و علماء و هنرمندان در زمستان بخانه یکی از خود و ماه شمول آن تر است هنگام شب گرد آیند
و اختراعات خود ظاهر نمایند و در صناعت و علوم بعض حکم را بر ایشان منکشف شده
بالمکبر یکدیگر رای زنند و غلطی افکار و قصور صناعات را بصواب دید یکدیگر کامل
نمایند صاحب خانه قهوه و چای و شیرینیهای لطیف تواضع کلب نماید و همچنین
مردمیکه شوق تعلیم و تعلم دارند جمعیت کلب ایشان در خانه یکی از خود ها است
تماشا خانههای لندن که برای گذران وقت مشغولی نفس موضوع است و عام است
خصوصیت بکسی ندارد

در بیان خانه مشتری سیارات

وانقار در یکی از تماشا خانههای لندن که صاحب آن فیلسوف و عارف بعلم هیئت
و نجوم است در موسم تابستان از کار خود باز میماند هنگام شب شغلی بهتر انجمنی
یعنی رفتار نجوم سیاره و اقمار این باید در کرسی مینماید بنوعی که رفتار همه بهیئت اجتماعی
در یک نظر جلوه گر گردد و وجه هر چیز و اختلاف رؤیتها مبرهن گفته و بسم بزبان
بیان میکنند در تنی از آن قدر حظ بر داشتم که خارج از بیان است طاق است
با ارتفاع پست گرد و در وسط آن جسم کره آفتاب منصوب است از شیشه
که اندرون آن چراغی است که آسیا وار حرکت میکند و در گرد آن میگردد پس عطارد
و زهره بعد از آن ارض و قمر که دوران و همراه او گرد آفتاب سایر است

۲۰

پس مریخ و مشتری با چهار قمر در فلک پنج و سیاره خارج که نو پیدا شده با هشت
اقمارش و دور شمس حرکت مینماید و حرکت مجموع از یک فنر است و بسبب
اختلاف مدارات مختلف مرئی میشود چون مجموع این کرات جسم اند بسطح
وجه کسوف اقمار به حیلولت جرم کره سیارات و صورت حلقهای محوط
و خسوف شمس و شکاف و هلال شدن زهره بنوعی ظاهر میشود که مطلقا اشتباه
و شبهه در دل نمیماند تا وقتیکه ارض یکدور گرد شمس نماید چند دوره عطارد و زهره
و دوازده قمر در هر دوره از هلال بتدریج بدر شدن و باز بهلالیت آمدن و محاق
او بسبب پرتو شمس مرئی میگردد و در مدت دوازده دوره ارض یکدوره مشتری و همچنان
از زحل بهمان نسبتی که علم نجوم ایشان بر آن منحصر است بنظر در میآید اگر کسی دو دانه
رفته تماشای آن کارگاه نماید خواه دیده اقطاب کره با جانب شمالی و جنوبی
متعلق و محرک به یک است و این اختلاف حرکات و کسوفها و خسوف
و هلالیت و بدریت جمله بسبب اختلاف مدارات و عوارضات است
و مدار ارض گرد آفتاب منحرف بطور رقص است چه اگر مدار بر بود در هر ماه
قمر خسوف و کسوف واقع گشتی نو تغیر بحیلولت ارض میان شمس و قمر و نو تغیر بحیلولت
قمر میان شمس و ارض و هم چنین تفاوت موسم های دیگر هم و او در مدار مدور
ممکن نبودی

ذکر اوضاع خیرات انگلند

این خیرات ندادن قطعا
بغربا یا صلات بملاقان و شعرا او فقرا است زیراه آنرا گناه دانند و گدائی

اساسک در آن نهبندد هر اگر کسی بمیرد بسیار او کوچ دود [illegible] ایشان [illegible] نموده بلکه علاوه

از خیرات خانهای پرستش یعنی کلیسای خیرات در هر قطعهٔ زمین ساخته اند و به

قدر زمان وقت لابدی تر از آنجا می یابند و هر کس که در آن قطعه ساکن است اگر چه آنجا

روزی ثابت نماید و قدرت بر اکتساب یا بسببی از اسباب مایه در باخته یا طاقت

تحصیل قوت ندارد و هم خادم اهل آن خانه برای قوت لابدی روز مرّه مقرری میدهند

الحق [illegible] بینکه برای این خیرات از اعتبار آن قطعه تحصیل رسم مقرر است

یکی از ایشان [illegible] شهر جمع آن [illegible] که در روپیه بند است با وصف این که در لندن

بسیار است شنیده شد که بعضی بدان قوت کم قناعت نا کرده بجاهای خیرات

رجوع نمی نمایند و بعضی بجهت [illegible] شراب لذات گدائی میکنند

ذکر بنک هوس یعنی خانهٔ جمع النقود [illegible] است که در تمام عالم مبسوط تر از آن

نخواهد بود خانهٔ ایست عالی مشتمل بر صد با حجره در ستی یعنی شهر صاحب آن خانه

بنر چنی کمپنی جماعت اند که در زمان قدیم مالهای خود در یک جا که باختیار

چند کس از خود داشته شروع بکار کردند در لندن اگر چه در هر کوچه خانه ها جمعی است

لاکن بمراتب [illegible] این بنک هوس بستند رقعهٔ آن در تمام فرنگ بلکه کل عالم جاری است

جمع برداشت سلطان و غیره در این خانه است

ذکر اکسچینج یعنی خانه ای که هر روز در آنجا جمع آیند دست چهار ساعت

در آن بگفتگو با یکدیگر بسر برند و خرید و فروش و معاملهٔ هر گونه مال نمایند و نرخ

ال

اشیای هر ملک و اخبار هر جا و وقت حرکت جهازات تجارت هر شهر از خطوط

یکدیگر مطلع شده بنای کار خود را بر آن گذارند

ذکر خواندن کاغذ اخبار که خبر تمام شهرهای انگلند و سایر بلاد فرنگ و هر نرخ اشیاء

و حقایق هر چیز از جزئی و کلی حتی اخبار اینکه فلان هوس که فلان روز فلان خوانندهٔ

مشهور در آنجا کار خواهد کرد و فلان بازی بروی کار خواهد آمد و ذهاب و ایاب و شادی

و مرگ کلان اشراف از آن معلوم شود فایدهٔ بزرگ آن اینکه هر کس [illegible]

الضمیر خود را بوساطت شهرت عام میتواند داد تا طریق حصول این کاغذ اینکه بزرگان

قلیلا با جوانی بصاحب اخبار دهند مردم او هر روزه بدیشان میرسانند و در آن

اشتهار کاغذ به چهار فلوس به هر کس که خواهد بفروشند و آنها قدرت بر ادای این قیمت

ندارند قهوه خانها برای حاضری یا طعام روند کاغذ اخبار هم برای مشغولی مردم در آنجا

متعدد افتاده میخوانند و در بسیاری از کارهای ناپسندیدهٔ عوام نیست همین کاغذ

میشوند زیراکه جمیع مجهول الاسم آن مردم را بر قبایح افعال ایشان تنبیه و

عام تخویف بنمایند

ذکر اسباب آرام مسافران خصوص

الت [illegible] یعنی [illegible] کوچ که بواسطهٔ آن هزار میل راه در شش هفت روز به سهولت

طی توان کرد اگر چه بعضی از اینها در بلاد فرانس و سایر یوروپ نیز معمول است

لاکن باین صفا و پاکی و بسرعت و کار کردنی [illegible] مسافر خانها پاکیزه طعام اینجا

لذیذتر از فرانس است از [illegible] کوچ خبر دار شده همه چیز مهیا میدارند

ذکر کثرت و تکمیل جهازات کثرت جهازات و تکمیل آن صنعت و فواید
آن بر همه کس ظاهر در اساس رئیس موجبات رونق انگلشر بلکه باعث دولت
ایشان در آن ملک همین جهات است و بسبب آن انگلشر را این قدرت بهم رسیده
که بهر جا که از ممالک عالم فوج توانند فرستاد و اگر فتح میسر نباید بلا ضرر بکار مراجعت
توانند کرد بر خلاف ایشان فرانسیس که امروز در قوت و شهامت و عدت
در عالم متفرد‌اند بسبب حصار جهازات هیچ ضرر باینها نتوانند رسانید تا حکمتها
که در ساخت جهاز و قوانین ریسمان در آن و بستن پرده‌ها و بدان سبب از باد بکمال
کار مراد گرفتن و وضع نصب و انداختن توپها و غیره بسیار امور آن صرف
شده زیاده از فهم من و حد بیان است هشتصد و سه جهاز جنگی چهار صد توپ تا شصت
به حکم پادشاه انگلند در دریا بسیار دوار است و ملک انگلند با بنای جهازی
آنقدر پرپا است که باندک زحمت همین قدر دیگر بروی کار می‌توانند آورد
تا عدد جهازات تجارت را بجز دانای اسرار کسی نداند اگرچه موضع کثیر است
تا که شهر پایدار مخصوص آنست که بجز ملاحان و کارگران جهاز و اشیای متعلق آنها
در آنجا چیزی دیگر نیست و آنقدر آلات و ادوات برای انواع کار جهازی در آن
تعمیر یافته که ذکر آن طول دارد بیک دو از قسمت آن که ایضا لنگرگاه بزرگ است
دیگر ونیچ

ذکر چرخها و آلات که اکثر تکمیل صناعت

دارند از اشیای انگلشر که ان است و اینان تتبع آن بحدی نموده‌اند که

انواع

انواع آن دراز و بیرون دیدن مجمع نفع آن بیفایده است لا ذکر بعض از آن
ناگزیر است یکی از آن چرخهای آسیابانست که حرکت بعضی از باد است
و حرکت بعضی به آب است و آنقدر شیوع دارد که نام آسیا را بجز آسیابان خورد
آهنی که برای سابیدن قهوه موضوع است کسی در عمر خود نشنیده و دیگر چرخ تارکشی
بسبب آن قدرت کشیدن هر نوع تار باریک دارند چنانچه مشهور است که
شخص از قدر مثقال سیم تار کشیده طول آن از لندن تا [...] بوده که [...] میل است
دیگر چرخ ریسمان سازی بسبب آن قادر اند که یک قطعه ریسمان بطول هزار گز در
اندک زمان سازند و در تناسب اجزای آن و اتحاد با یکدیگر ناموافقت نشود بالجمله
از اشیای پایدار این ملک کار آهن و چوب و چرم است که بر تمام فرنگ بلکه
عالم تفوق دارد دیگر ساعت و اثواب اطلس و سایر اقسام ابریشمین و رنگ
ریزی اگرچه خام و ناپایدار است و ظروف شیشه و بندوق و بانات و دوکان
بندوق فروشی که انواع پستک و شمشیرها نیز در آن است و چاقو و مقراض سازی
حیرت افزای ناظران است قسمی از چقماق بندوق تازه اختراع شده که
اگر بندوق در ته آب ماند بیار رفت پیاله تم نخواهد رسید بلکه میتوان در
زیر آب بندوق را سر داد

در بیان لیل و نهار انگلند در وسط
زمستان بوقت ساعت آفتاب طلوع و بوقت سه ساعت غروب میکند
روز همین هفت ساعت و سفیدی صبح و شام دو ساعت اگر ابر نباشد و روز

دیگر تا بیست ساعت روز باقی پانزده ساعت ظلمت شب میباشد برخلاف
تابستان که در وسط بعد پنج طلوع و بعد ده غروب میشود در این وقت دو ساعت
و نیم سفیدی صبح و یک ساعت و نیم سفیدی شام است و ظلمت لیل زیاده
بر سه ساعت نیست و در وسط تابستان چند روز که مطلقا لیل نیست
یا آفتاب یا حالت صبح و شام

ذکر تقسیم کار مردان و زنان

طعام پختن و آتش در بخاری افروختن و خانه روفتن
و شستن و فرش خواب و آنچه تعلق بحجره خواب دارد درست کردن و همه خفت
در کارها و فروش اشیاء و امثال ان بروز زن هم ممکن بود مخصوص ایشان
داشته اند و آنچه تعلق بکالسکه و ورزداری و فکر داشت و زنان ازان عاجز
بودند مخصوص مردان کرده

ذکر سلوک دوکانداران بخریداران

وقت شریف در لباس و زینت و دوکانها مطلقا تفاوت باعزه
ندارند و چنان بهموار و ملایم میباشند هر چند خریدار بردو بدل دیگر ارسخن ...
ازجا در نیاید

ذکر دستورات ازادی انگلیس منقحن

فسرح ... خانها و شمار حکمتهای معنوی دست جماعت انگلیس را با وقوع
تقصیر از غضب حکام و اکابر خود خوف ابرو یا مال نیست چه جای حال
و حکام و اکابر برابر ایشان بهیچگونه دست رس نه و اشراف برخلاف
همه در کوچها هر وقت میسر داشته کرده و به دکانها رفته بتحقیق نرخ اشیاء و خرید

ان



و خریداران توانند پرداخت و کتب با چیز بیک ده در رو مال گنجد برداشته بخانه
توانند آورد و هر دست زن یا یار خود گرفته همراه کنان بسیر باغ و تماشا رفت و
معایب سلاطین و وزرا بر زبان و تقریر و کتاب بیان توانند نمود و مثلکه در تمام عمر
بکوچه شش نکرده و بدکانها نرفته بهم ... اینقدر ... و شرمشده ...
... ازروی ... برداشتند ... هرکاریکه موجب اضرار کسی باشد ... قانون شود
مبادرت بران توانند کرد و انیکه هرکس هر کاره خواسته باشد تواند کرد زیراکه اتفاق
طبایع بر بابرداشتن قوانین شرع و عرف و عزت ناموس بزرگ بدرجه ایست که
اگر دانسته شخصی بعیب جزوی مثل خوردن طعام در آشخانه ادا ... با آنجا اقدام نموده دیگر
باره باو نشینند تا بعیوب کلا چه رسد و نفرت خلق و شکستن قوانین را خود
بوقوع تقصیر لفظ و لمح ... نیست و اگر قضات ... از جهة غرور قصیر
و چه ... در حکم نمایند خلق بزبان طعن و لعن برایشان درکشند زیراکه از ... جهة
عداوت او در دل خلق پیدا شود یکی از جهة وقوع تقصیر دوم از جهة عار هم
قوم و بیم ... سبب ... ساده دلان و غافلان را بر گشتن قانون و مظنون ...
کارست زیاده عموم انگلیس خصوص اکابر ایشان رونق کار خود را در عزت ...
بغایت است نتیجه قوانین مرحبه خود میدانند همه ... از آن اگرچه در امور
جزوی ... بهتر ... از جزو ... چنین ... و چنان ...
دیگر ... زوال سلطنت و ملت ... باشد ... احکام ...



بالکو برهان خوبتری آن دو پرلت بتقریر عقلا ثابت شده است بیکبارکه
دیدهمها باپیش برزدند بلکه بتدریج بعد ملاحظهٔ اطراف وجوانب اندک
اندک قدم دران گذارند چه می ترسند که در آغاز فعل شاید از امکان بیشتر نماید و در آخر
ندیابد اگر چه باری بلکه جزو بهتر از اول بجوبخ آنچه نسبهٔ عالم کهن وفا بیک دیگر
پیوسته است برای امور کلا دیگر اثر نبخشد اما رسم دوست کوچک با بزرگ در چند
محل و بحسب ظاهر است زیراه آرام زندگانی اعالم را با ادانی هیچ نسبت نیست بلکه
بسیار نمازکه از نسبتی است در میانهٔ آن دو طایفه در میانه است و رعایت ادب
ظاهری بر ذمهٔ چاکران و عدم اختیار ایشان در گذاشتن چاکری تا وقت معین
الغدر است و علامات همه را بمقابلهٔ آن سوطین توان شمرد مهمی نخستین در
پوشاک و وضع و قطع آن زیراه عظمای انگلش اگر چه لباس بسیار قیمتی می پوشند
لاکن همه ساده دار و برسادی با عوام است و هم در کوچه ها با عوام بلا ملاحظه پس
و پیش از بزرگان راه روند بلکه دانسته تنه به بزرگان زنند بزرگ را مجال عتاب
با او نیست حکایت شنیدم که شاهزاده ولیعهد از بلاد بد در اثنای گشت تنه خورده
بضرب چوب دستی که داشت او را زد و بعد فرمودن آن شخص بمحکمه رفته و کیل شاهزاده
چند هزار روپیه جرمانه و اسم چیز تخصیص دادن اتفاد عوام در این موضع بر شرفا غلبه نموده
وانداز انتقام قدرت مرتبه که شرفا را بر ایشان ثابت است و مانند او نی
اکثر سهم از ارباب فهم و بزرگان خدمتگار رو چوبدار همراه گرفته چون خوبان با جمع راه روند

دربیان

دربیان رسم جنگ ایشان این رسم متضمن حفظ آبرو و کشیدن انتقام از ظالم و
رفع غبار دل است اعزه را به شمشیر و پستول در حضور شهود و علم و دفاع حیله و ادا از
بهشت قبضه و معلق به گشتی و گریبان کبری نمی رسد و این عمل یعنی شمشیر بازی بیکبک چند
شمار بر علم و حکمت بمنزلهٔ سپر است برای حفظ اضرار و در عوام الغد عموم جاری
گنز کسی است در مشت و قبضه او قوی و ماهر در مشت جنگ باشد چنین کس بر دیگری غالب
آید باز بر مغلوب زیاده زنی نمیکند و اگر از غضب قصد افتاده کند تماشاییان او را
منع نمایند و شدت این جنگ بحدی است که گاهی یکی از دو صید دل از شکستن بینی
و دندانها و کور گشتن چشم و پائین افتادن گوشت رخسار بهمیشه است زیاده از
صد نوبت دیدم در زمانهٔ جوانی که تمام رخسار و چهره خود خونین کرده بالب بریده
و دندانهای افتاده بکار خود رفتند   بیان او فضای تربیت اولاد انگلش و معاشی
ایشان با عیال هم بدان سبب علما و آدب و متانت مزاج و کثرت آبرو
و بردباری و زحمت کشی که موجب شجاعت است در پسران و علم رقص و سرود
و مجلس داری و ظرافت و شوخی در دختران تولید یابد و الفت و موافقت روز بروز
در تزاید و نفاق در کاستن می باشد اول رسم عقد و احد و بودن اولاد از یک بطن
و هم نبودن مادر پدر مرزینی یک را بر دیگری و پنهان داشتن افراط محبت اگر با یکی هم
باشد سوم سلوک یگانه نوار با اقربا و بعید بنا بر ینمی که هر سلوکی که از آنها آید چنین بر خلاف
دستور است ممنون شوند بر خلاف اکثر مسلمانان که بسبب اعانت جزو در دیار

خود را حصه دار میدانند چهارم بودن ایشان همواره خندان رو و بشاش بحیلها
زیرا که کلید کارخانجات عمده در دست شوهر و جزو در دست زن میشود و کنیزکان
و اطفال را قدرت نیست بلکه بعید تصرف در آن نیست بنابرین قضایا و ناخوشی کم رو میدهد
و اگر خطائی رو دهد گرفت دیگر زیاده بر آن نمی نمایند بلکه تدارک برای آینده می نمایند دیگر
روزها اولاد تا طفلند در پوشاک و خوراک ایشان سوای محافظت خرد و برد و اعانت
بهیچ جا یک چنین ملتفتهای دیگر بکار رفته و همواره قناعت و چشم اغماض کنند

در بیان اوضاع ریاست انگلش و اقتدار پادشاه ایشان و در اساس رئیس همه محسنات
و بر پا دارنده همه حکومتها است منقسم بر سه جزو است اول پادشاه و وزرا و
اگرچه نخستین فرزند پادشاه است و او را در اشارت شاهزاده کو پرنس اف ویلز یعنی
شاهزاده ویلز خوانند در حیات پدر دخلی در امور سلطنت ندارد اگر قبل از خود
در گذرد نخستین پسر او اگر پسر نداشته باشد دختر او اگرچه از او خورد برادر ثانی او
یعنی پسر دوم پادشاه حاکم امیر الامراء و حکمران کل سپاه میباشد پادشاه میشود
جزو دوم هوس اف لاردس یعنی مجلس امرا و اکابر ملک و ملقب بلقبهای عنایت
کرده پادشاه مثل دوک و لارد و غیره و مجلس اخاشبها یعنی کشیشان نیز
نشینند جزو سیوم عمده الرعایا هم ازا هوس اف کمنس نامند عدد ایشان زیاده
بر سه صد و پنجاه است زیرا که اهل هر قریه و شهر انگلند در جای خود جمع شده یکی
از خودها را برای مدت معینی که اکثر هفت سال میشود بوکالت اختیار و تعیین دار الملک

این

رعایا بند آن وکیل هفت ماه زمستان هم مجلس پارلمنت در لندن است در برابر
پوس هر خانه عالی مخصوص این کار در میدان وسیع الفضای شهر ساخته شده حاضر
آمده ناظر کارها میمانند و هر وقتیکه طلب ایشان از حضور پادشاه گردد نیز حاضر میشوند
اول کار ایشان آن است هر نقشه خرج آن سال را که بواسطه وزرا درست شده
می بینند اگر پسندیده است بهمان وضع والّا بحث و اصلاح نموده و بر گردن رعایا
می اندازند و جمیع کارهای جدید موقوف بر پسند و امضای این فرقه است فقط
این سه جزو و بالا را پارلمنت میگویند هر چه بخاطر پادشاه و وزرا جزو اعظم و امرا
و اکابر ملک جزو دوم و سایر رعایا جزو سیوم در صلاح بهبود ملک و اهل آن رسد
بر پارلمنت ظاهر مینمایند اگر پارلمنت پسندید رواجات آن کار آن
هر سه جزو مذکور را از پارلمنت میگیرند بعد از آن اختیار پادشاه و وزرا در آن
کار است و بواسطه ایشان تمام میشود وقتیکه کارهای عمده سود بکار نیست در ارزانی
نرخ اشیا و ساختن قانون ها جزو رو برای معاشر اهل ملک و شهر مفید است میگویند
قوانین ریاست ملک و لشکر و تجارت و عدالت و هر چیزیکه در انگلش است
تمام ساخته را ای عین پارلمنت است حتی حدود که در زمان هم تعلق بشریعت
و احکام شرعی دارند بنابرین باقتضای وقت و حال و تجربه قضات احکام و حدود
بر گردانند بنا بر این دست شریعت جمهور انگلش را دخلی در امور سیاست
و معیشت خلق نمی باشد بلکه مخصوص این چند کار است اول امامت که در جاها جدی

یکشنبه در خطابت دوم عقد بستن و طلاق زنان سیوم دفن کردن مردگان چهارم
نام نهادن و تنصر کردن اطفال چه بعقیدهٔ ایشان اطفال بمذهب نزایند
تا عمل تنصر بعمل نیاید نصرانی نشوند بعوض این کارها هم حصه از اهل زراعت
و اغنام ملک بجای ایشان مقرر است در زمین انگلند منقسم بچند قطعات
خورد شده و هر یک را پارش گویند و در هر پارش برای کارهای مذکوره یک کرچ
و یک امام است و کلرجی خوانند این کلرجی ده یک حاصل زراعت و اغنام
و غیره جهات را از رعایای ان قطعه تحصیل کند که به بشپ خود میرساند و وظیفه
از دیوان هم چند کلرجی متعلق یک بشپ میباشند و عزل و نصب ایشان باختیار
بشپ است

ذکر اوضاع خاموش کردن آتش بجهت خاموش
کردن آتش قاعده مقرر است و آن اینکه ستون آهنی در پارش بعض قطعه از شهر نشانده چند
محله آلت جراب بسبب آن پنجاه گز مرتفع میزان رسانیده و بر عرابه منصوب ساخته
عملهٔ معتبره در تشویش آتش خانگی خیانت نکنند و گر کرده مهیا دارند و کوشش برای آواز
می باشند بمجرد آتش گرفتن آن عرابه ها بر اسپ ها بسته از هر طرف میدوند و لوله
شعبهٔ نهرها را نشان محله آن بر دیوار هر کوچه نوشته است که کشاده از آن آلت
آب بر آتش میریزند

آغاز سفر سعادت بلد ولایت پنجاه یوم توقف
در لندن دهم ماه صفر سنه ۱۲۱۲ هجری وداع دوستان کرده روانه شهر پاریس شدم
مقصود آنکه بود سیر دارالملک و بعض بلاد فرانس به دیانه دارالملک جرمنی
از ره

و وسط ملک هنگری متعلقه جرمنی گذشته تمام راه تا قسطنطنیه بحکم روم اقران آن روز
بشهر دوور رسیدیم فاصله لندن تا دوور ... باانکه انگلش نشستند اکثر اهل آن
زبان بیگانه اند و طبخ طعام و سایر امورشان بر طریق فرانس است روز دوم در
عرصهٔ دو سه ساعت از بحر یکه مابین انگلند و فرانس است عبور کرده در شهر کلس
بر ساحل فرانس مقام کردیم بنصف شب بسواری کوچ سکین مه و لجنس مانند
و چنین عرابها که در هندی تقیبال الکوکت می باشد در عرصهٔ دو روز و سه شب روز شنبه
چهاردهم ماه مذکور وارد پاریس شدیم

ذکر اوضاع زمین فرانس و دارالملک پاریس و رسوم و عادات اهل آن تمام آن
ولایت قلیل از زراعت پر میوه هجوم درخت و مردم است زمین آن اکثر
سطح و هموار بعض جا کوهستان هر دو سبز و خرم پر از آبهای جاری در میانه
فاصلهٔ قرار شهرهای معمور موضوع است چنانچه در زمین باب انگلند را شباهت بان
نیست شکار جانوران و درو نیکه و غیره ایضاً مخالف انگلند و موافق با ایران
مانند و سایر ملکهای عالم است اسب در شباهت بعینه چون اسبهای ایران و عرب
دیده شد و ظاهر شان بهتر از اسبهای انگلند است آنچه شنیدم در قلقله اسبهای
انگلش ندارند گاو ها بعینه چون گاوهای هند حقیر جثه و رسم عرابه بارکش بیگاوان از اینجا
شروع شده ملک القدر حسین و خورد بنظر آمد بعضی خورد تر از گربه ... بود
بعضی زنان در عین ... را بهانه عریض ... هر دو طرف قطار

درختان موزون بسیار بر سر معبرهای پر مرتبت شهرها اکثر با حصار و قلاع بود فرنگی
به بلاد روم قدیم در آمدم و در هر ملک زیر سایهٔ درختان بید قشنگ که از ضلاع بنا ق
واقعی فرانس بغایت ناپسندیده و مطلق نسبت بشهرهای خود هزار دلاس
و مقال زنان الفقرا نا ملایم است و دیدن آن نفرت می آرد و سافر خانهای
کثیف طعام و شراب و جهات بهمین نسبت و عدم لذت طعام در
پارس و سایر بلاد روم هم عمومیت دارد زیرا که مطبوخات ایشان
تکلیف بسیار دارد و بسبب کثرت مصالح و سبزیها لذت گوشت معلوم
نمی شود کثرت گدایان و تمرد ایشان خصوص در قرا و رستاق بحدیست که
دست مردم را بیگیر نمود ایستاده کرده سوال می نمایند چنانچه از ایشان انجا جسته
در شبی نماید بعضی در انجا می آیند و از یک لقمهٔ نان هم بر دوش گردانند و سگان بزرگ
اشخاص زیاده از گدایان سطور مستقلی می باشند در بعضی قهوه خانهای پارس
دیدم که نجاست آن سگان جا بجا افتاده و مردم کشیدن تا گریه بر می آرند در
بغفاله چورت گویند شغفات و قهوه خانه پر از دود متعفن است

ذکر شهر پارس و عمارات و عمارات آن اکنون مجملی از احوال پارس بیان کرده میشود

شهر پارس بغایت بزرگ عمارات آن بحدیکه بلا حفظ اضلاع بیرونی آن شهر لندن از
بالآن همه عظمت و خوبی بحساب قران گرفت در خانها مرتفع عمارات همه
عالی سنگین کمتر از نصف طبقه نه و بعضی جاها یازده طبقه هم دیده شد در وسط شهر

دربار

دربار شهر پارس ساین نام نهر جاریست و این ساین در بعضی مواضع شهر منشعب شده
و جزیرهها بهم رسیده آن جزیرهها هم معمور و بعضی جزیرهها شهر بزرگ و کنار آب از سنگ
رخام بند مستحکم بسته اند از جزیره بجزیره و از جزیرها بشهرها راه راست زیرا که
بهر اندک فاصله پلها مرتفع عریض عمارت کرده اند مجموع از این عدد پنجاه و دو خواهد بود و سه
از آنها در بزرگی و خوشی اسلوبی قریب به پلهای لندن اند و بعضی بخلاف لندن در این شهر بسیار
در رسم رفتن هر روزه در کرایه از همهٔ اختراعات مخصوصهٔ فرانسه است
وضع حمام بر کشتی

ذکر کشتیهای حمام و کلاه دوزی بیان آنکه کشتیها بزرگ

خیمه ساخت مشتمل بر ده دوازده حجره وسیع بقطار در دریا ملحق بسته ده است و در
هر حجره حوض مسیر و دو شیردان یکی از منبع آب گرم و دیگری سرد و در آن میریزد منسوب
و منبع این حوضها بسقف کشتی ساخته است بسبب چرخ بعضی السنگها آب را بالا
رفع مینماید از دریا و در آن میریزد مجموع کرایه این چرخ هیچ در یابی اعانت کسی
بنابر بیخ ده دوازده کس بیک دفعه بحجرها اندک و در این کشتی غذا تواند کرد و سکان غذا
برای مرد و زن علاحده است در هر دو قسم چاکران مرد و زن هستند مرد برای گرم
آب شستن حجرها و زنان برای ساختن جامهٔ خواب و غیره بعد از غذا در آن
میروند و همچنین کلاه دوزی ایشان بر کشتی معمول است و مخصوص کار کلاه دوزی ساخته
شده به سهولت تمام آن کار در آن تر و لیکن پارچه سفید چرک شده در پاریس نوینده بخلاف
لندن که کلاه دوزی در خانها نمایند و پارچها سفید نتوانند کرد و در هر طرف شهر و سه از آنجا

ه‌ها را مرغوب طبع خریدار بر میز آگسترانیده‌اند صبح و شام اهل شهر از مرد و زن
برای سیر و تفرج آنجا از دکاکین شهر ارزان‌تر است در بین راه بحرکت درآیند
و جمعیتی چون سیرگاهها هرگاه رو میدهد هوتم پلی رویال و آن قبل از این خانه برادر
پادشاه بوده و در پیلو سیرگاه عام است چند بیز در دارد و یک صحن مربع طولانی
به قدر دویست گز در عرض و پانصد در طول خالی بود و در میان صحن خیابانها و در خیابان
سرزمین و چمن گلها و سبزه است دور تا دور صحن والانهاری مرتفع است بیش
کناره بعرض ده گز سه بر ستونهای مرتفع ایستاده و بکیمت والانهاست [illegible] دیوار
پیرامون عمارت دکاکین عالی مملو از اشیاء نفیسه که در عالم بزینت جید [illegible]
دکان چینی و ساعت و میوه فروشی بسیار با رونق‌تر از لندن است معلوم
چینی فرانسه در طلاکاری و نقاشی در تمام فرنگ نامدار است در ملکهای دیگر [illegible]
بر شال آیینه و تصویر بر طاقهای خانه می‌چینند و از نهایت تحفگی بجز برای مهمان
عزیز استعمال نمی‌نمایند زیاده بر بیست و پنج قهوه‌خانه عالی مرتفع پیش کشیده
در بین محوطه واقع است صبح و شام مجمع زن و مرد در آنجا میشود بیرون قوری
بعد چلوخان عمارت پادشاهی و با این باغ و چلوخان باغ ولی آنست باآنکه در عمارت
و آن باغ بنا پادشاه می‌نشیند این موضع سیرگاه عام است چلوخان اول
القصه وسیع است پنج هزار سوار در این توانند ایستاد طرف شهر دیوار آن
از نجارهای آهن است و در دیگر بزبان منیر پهنائی که بنده دارد هر دو طرف

کشتیها ایستاده هر یک از آن سقف برای کار کندر کثرت الآلات آن کار و
بکار در آتش جمله در آن تهیه است بالجمله آنچه ذکر کرده شد بملاحظه اوضاع پیرونی پاریس
بود الا اوضاع امروزه آن مطلقا نسبتی بلندن ندارد بلکه به هیچ شهر خوب [illegible] و روشنی
شب اگرچه در پاریس معمول است لاکن بسیار اندک فقط بار راه رفتن شخص [illegible]
کفایت نتیجه [illegible] و دکاکین داران چندان روشنی نمی‌نمایند و دکاکینهایم بسبب عدم کثرت
آیینه او کرفتن و کتابار روشنی نیست الامال یک قندیل بزرگ در وسط
کوچه بود فاصله بعید روشن میکند و ایضا کوچهای پاریس تقسیم برای پیاده و سواره
ندارد و اکثر [illegible] روشنی بسبب [illegible] است بنا بر این آن سرور مشهور بر [illegible]
و بیشتر روشنی شب [illegible] در لندن بود اینجا از دست رفت عجب تر اینکه در لندن
هر کس از کرایه [illegible] تنها [illegible] پاریس بود لیکن من در پاریس بلکه بسیار
بلاد [illegible] در روم هر [illegible] عبور کردم [illegible] اشیاء [illegible] تر از لندن
باشد با [illegible] از جمله امکنه لطیفه پاریس یک [illegible] است و آن راهیست [illegible]
با صفا [illegible] و شهر قدیم بر طریق لندن منقسم بر سه راه وسط بقدر صد و پنج گز
عرض برای کرنج و اسبها و طرفین برای پیاده هر دو کنار راه پیاده درختهای موزون
جدا [illegible] نشانده‌اند چنانچه چهار قطار [illegible] در نظر می‌شود و هر یک از آن
[illegible] عرض [illegible] در سطح هموار است یک سمت این راسته در زیر
درختان دکانهای میوه فروشی و آبداری و بزازی و [illegible] و غیره به قطار خوشنما

صبحتا

در ستونهای سنگین موضوع بر هر ستون هیکلهای از برنج تمام قد و اشکال ماهیهای قدیم
فرنگ حیرت افزای ناظر است و چهار ستون از ممالک قدیم روم غنیمت آورده منصوب
بوده این چهار خان داخل پایین خانهٔ عمارت شاهی شده به پایین باغ که مشتمل بر
فواره است میروند و از هر طرف شهر هم بدان مکان راههای منعقد است این
پایین باغ موضعی است مربع طولانی مساحت اطراف آن بقدر دو میل خواهد بود
مشتمل بر نهرها و حوضهای فواره دار و درختان موزون و اقسام گلها و در پایین آن
صورتهای سنگین کار استادان قدیم در جا بجا بر ستون نصب کرده اند

ذکر تصویرخانهٔ فرانسه چهارم لوور است یعنی عمارتیست که تصویرات در اینجا چیده اند
الحق تماشاگاه عام بدیع است در حجرههای پایین این عمارات در هر یک وسیع
روشن هر چیز از اسباب خارج است پیکرهای سنگین بر مواضع مناسب بر
ستونها منصوب اند چون بالاخانه روند یک حجرهٔ بزرگ مربع است که هر جانب
آن صد گز طول بود و در ارتفاع پنجاه و در وسط سقف برای روشنی گشاده و شیشهها
گرفته چون از آن بالاتر روند داخل حجرهٔ شوند مکانی که در عرض سی گز و در طول بقدر
نیم میل راه خواهد بود بر دیوارهای این مکان و حجرهٔ وسیع سابق تمام قطعات تصاویر
منصوب است هر یکی را در قابهٔ طلا گرفته اند و هر یک را زیر شیشه و بزرگها را در همان
خانه فقط درج کرده اند عدد این تصویرات از شمار افزون است و این بیان
اندکی بران رهنمود صنعت تصویر و ساختن پیکرهای سنگین در زمان قدیم در کمال

ونا

دارند خصوص روم بسیار کاملتر از زمان حال بوده مصوران حال بجهت دیدن و کردن
برداشتن آن از هزاران میل راه آمده علم حاصل می نمودند و بناپارت هر یکی
فتح کرد از تصویرات نامدار انجا انتخاب که بشهر پاریس نقل نموده و در اینجا
و الحال از سبب مجموعهٔ تصاویر بوده بسلیقه و ترتیب چیده بعضی قطع مهمله
که جلد و مرکز عرض بعضی شمار میکرد را تصویر و نقش در آن حجره دیده شد
بالجمله آنچه از قسم تصاویر در لندن و ملک ایرلند دیده شد بعد بویش در این
مکان از قبیل بازی طفلان در نظر نمود این چهار موضع پاریس که مذکور شد با
نظیر و در مکتب عالم شاید آن نیست سوای آنها تماشاگاههای لطیف در آن شهر بقدر است
و در هر کوچه و بیرونها و هر طرف و درون مردم را مشغله بسیر و تماشا خواهی یافت

ذکر محامد فرانسه و بیان اخلاق فرانسه اهل پاریس بلکه عموم فرانسه
بغایت شیرین زبان و متواضع هستند چنانچه در جواب سخنی طلب و سؤال لفظ با
وفا را بلفظ تعظیمی مترادف صاحب فارسی است استعمال مینمایند بلکه از اجزو
لفظ خود آن می دانند و در نشان دادن راه بغریب دلالت او بلفظ رعایت
اجابت بطوع کنند و آنرا از لازم و مستوجب رضای حق شمارند آخر پنجشنبه هفدهم
ربیع الاول روانهٔ بلیوگن بعزم رسیدن ملکیت کنی که به پنجشنبه از پاریس به بلیوگن
سوار شده پنجم کمتر از لندن تا پاریس کرایه کچ داده بودم پنجم ماه مذکور اتفاق
ورود به بلیوگن افتاد و از پنج تا هشت شب راه میرفتم و هفتم شب در سرای فرانسه فرود

آمده خواب میکردم ذکر پتنه با مجملی از آن شهر بزرگ با عمارات است در وسط

شهر دریای شیرین مثل نهر جاریست هر دو طرف آن بند بسته اند و جهای چوبین

و سنگین جابجا بران تعبیر کرده هر دو طرف بر لب بند با راه وسیع سفروش بسنگ

با قطار درختان موزون سمت دیگر شهر دریای دیگر است و آب بسیار شیرین

دارد و بیرون شهر این هر دو بهم پیوسته عمارات همه سنگی مرتفع درهای عالیشان

با ایوان و موضع نشستن خدم و دربان است

ذکر وضع دیوارها که اکثر جانب شهر و دیوار عمارات اکثر گلها و جنس های پسندیده

در انظار منظور آمده آن اینکه گلها را بسیار نرم کنند و قالبی از تخته بقدر ارتفاع یک لخته

دیوار و بهمه سر زده گرینه سازند پس قالب مسطور را برابر لخته روز گذاشته

گلهای نرم در آن پر کنند چون خشک شود تختهای قالب را از هر طرف بردارند و همچنین

عمل کنند تا دیوار تمام شود و کنجهای دیوار به خشت خام از رشته معماری سازند بنابرین

دیوارها راست و صاف چون دیوار خشتی بالا آید پس از اتمام در زمان لخته راه بود خشک

شدن بهم رسیده با یک دیگر گچ کرده و جانب اندرون و بیرون آن گچ کاری کنند بسبب

بهم رسیدن گچ کاری بگچ در زمان سالها تمام ۲ به عدد صفحه چنین دیوار خشتی شود و درود

ترا ز دیوارها مانند بانجام رسید گل ریزی بسیار در بین شهر بسیار خوب کنند دستار

خود را بهار رنگ دادم رنگ با رنگهای بسیار خوب با جرات یک و نیم شلنگ دیگر

آنقدر شود ار کرده ده و ۳ ماه در گرما سخت تغیر نمود میوه ها در بین شهر با فراط

دارزان

دارزان است چیزی بغیر گلاس و سیجها برابر لندن بزرگ و بسیار ابدار و لطیفه

از جا بهست و من بران که گذشتم اثر شب گذر و رسم سفری از این شهر شروع علاقه

ذکر در لکهنو جنرال مارتین از اتفاقات بیکی جایکه فرود کاه من نظر

بزرگ بود در گوشه آن مرتع خانه بود جنرال مارتین ساکن لکهنو در آن زاده مسکن

همشیره زاده دو الملک است و جنرال مسطور برای ملاقات من در ۳ روز اول آن رحمت

کرده بیشتر مرا همراه برد و مخزن حیات خانه گسترده و وقت نمود و پیرخانه زاده ام جمعیت نمودم

سه روز در آن شهر بسیار خوش گذشت ذکر سفر من در کشتی در دریای شیرین اول

از شهست سفر بود شیرین تجربه نداشته بودم از لیدن سفر در دریای شیرین که کرده بودم

لندن است مختار که ادم یک کشتی داده روز چهارشنبه هفتم ماه در کشتی سوار شدم

زمان رسید پنج نفر از کار بردار فرانسه از لندن و گفتو نیز در آن کشتی بودند کشتی

مسطور اگرچه بوضع نیک با سقف دار بود لکن در زیر سقف سبب بهار است پر کرده بودند چون

بر سقف زیر آفتاب قیام دشوار بود و قت آفتاب بیکه آرام بود در آفتاب قیامت نشان میداد

در آن سه روز نشان ابر ظاهر شده بهذا اکثر شخصی در زیر سایه ضیق و تنهایی میتخریدند

و بعضی لباده و لحاف بر روی خود گرفته از گرمی آفتاب بیکی پناه میبردند و تنگ

با گفته آفتاب میمردند آنقدر تصور کنید که شیر بودن کشتی گذشت که از آدم در نظرم

و جمیع پست رو دست افتاده آنقدر سفینه در بیک دور لندن کار کرده بود ابر

این کشتی سبب تشنگی آب آنقدر تشنه میرفت و روز و شب اشتها بیار راه طی نمودیم

شب در مسافرخانه خوابیدیم ذکر پیسا شهری در ممالک فرنگ نصف روز دیگر از راه
پیسا گذشتیم سر شب به لیورن رسیدیم [illegible] ممالک فرنگ نام دارد از بناهای قدیم است [illegible]
قیصر روم بعد فتح ملک فرانسه بحکم او تعمیر داده [illegible] قریب بهزار [illegible]
[illegible] است بنا برآمده بیست و پنج چشمه وسیع [illegible]
یک چشمه آن آنقدر فراخ است [illegible] چشمه دیگر [illegible] و دریا در این
بسیار عریض تر و تندرو تر از دریای لندن است [illegible] مذکور [illegible]
بیست این پل [illegible] بلکه قریب مسطح است [illegible]
بیست و پنجم ربیع الاول سوار جهاز [illegible] فرانسه شده [illegible] جنوه شدیم [illegible]
بحر روم و ملک ایتالیا [illegible] این [illegible] در بحر روم است بحر روم اعظم
بحرهاست طول آن [illegible] هزار [illegible] و عرض جاهای او وسیع [illegible]
[illegible] تنگ [illegible] جبرالطار [illegible] و در بحر دیگر از او
منشعب شده [illegible] بحر [illegible] طرف شمال [illegible] مابین ملک [illegible] قریم و آلامان
رفته دیگر بحر [illegible] یونان [illegible] بحر [illegible]
تنگ [illegible] بحر [illegible] قسطنطنیه رفته به بحر اسود پیوسته [illegible] بحر روم
اتصال [illegible] بحر روم [illegible] منشعب شده [illegible] طرف مشرق
میرود [illegible] حلب [illegible] شام [illegible] انشعاب طرف شمال [illegible]
ملک [illegible] جنوه [illegible] ممالک افریقه این بحر اکثر

ممالک

ممالک فرنگ را گذشته در پرتقال [illegible] سلاطین روم و فرانسه و آلامان
[illegible] است اما [illegible] آن در دست انگلیس است زیرا که قلعه جبل الطارق
مذکور [illegible] این بحر واقع شده در دست [illegible] است جهازات جنگی [illegible]
[illegible] مخالف [illegible] گذشت بالجمله جهاز [illegible] آن جهاز [illegible]
گذشت روز [illegible] بیست و نهم ماه مذکور بجنوه رسیدیم ذکر قانون حفظ
از طاعون [illegible] در جنوه و دیار [illegible] قدیم روم معمول است [illegible]
[illegible] از خوف طاعون [illegible]
شهر [illegible] مخصوص [illegible]
حکم [illegible] دخول [illegible] وقف [illegible] ذکر جنوه و صفت
شهر جنوه و کثرت [illegible] آن [illegible] جنوه بسیار خوش وضع [illegible]
[illegible]
[illegible] تعمیر [illegible] شهر [illegible] خوش [illegible]
[illegible]
[illegible] عمارات [illegible] مرتفع [illegible]
[illegible]
[illegible]
اندرون عمارات آنقدر [illegible]

بیرون عمارات بر کمهای ساده اکثر به یک رنگ کاغذ سبز و سرخ و منقش
انقدر دلبر است در تمام عالم تفوق دارد ذکر خوبی موسیقی و سازهای اروپائیان
در این شهر اقسام سازهای خوب بیش از اندازه بعضی بنظر آمد که گاهی در وقت طعام
آمده برای تعلیم مینوازند بیرون بستر خواب خوابیده بعد نصف شب آواز ساز بیدار
کرده انقدر در حالت اثر نموده از بستر خواب بی اختیار برخواسته قصد بیرون نمودم
چون در بسته بود به پنجره برگشته دیدم که برای سیاحت هر خود را در دریچه ها
انداختند و سازنوازان که شنیده در لندن می‌شنیده ام علم موسیقی در ملک روم و قوم
سرآمد عالم است بلکه همان یک علم در این زمانه مارا صدق آن بوضوح پیوست
و آنچه از سازها بر هند و ایران و فرنگ دیده و شنیده بعد در مقابل ملایمت اینها
چون آواز آسیا مسطح گشت بالجمله خربزه گرمه و سرده و شفتالو و زرد آلو و امرود
بلکه تمام اقسام میوه جنس ممتاز بر بازار ممالک فرنگ و میوه در این شهر بسیار ارزان
روز دوشنبه سیوم ربیع الثانی به نوبت کلکهاری الف در بحر روم سوار جهاز شدیم
چهارشنبه پنجم ماه مذکور به کلکهاری رسیدیم و بعد نمودن دستک صحت ... داخل عمارت
کنار ... متعین ... خانه فرود آمدیم ذکر موقع بیع کلکهاری کلکهاری
اگرچه جهت تجارت بندر معروف مرجع طوایف روم و عرب و فرنگ است اما
شهری در جهان رواج شده بسیار خورد است بنوعی که اگر در وسط ایستاده شود چهار
دروازه و ... شهر منحصر در آنست و وقت شام میسر شود توانی دید چهار

ازانجا ر

در نهایت استحکام عمارات اگرچه عالی مسکین است اما بسیار به وضع ریخت
پر از شیشه و کیک ... بشب که زمستان است با وجود آن حرارت هوا آب کم‌تاب
بمزه شیره و جاهای چشمه انقدر تنگ و بد وضع است و آب بعد کشیدن شیره‌دان
قدری در ظرف در آنهم دهن تنگ مرسوم است ریخته میشود بنابراین تمام روز
و شب در هوا آن شیره دهن با کثرت خلق ... خورده میشود چون آب
سرد در خانه میسر نبود بحکم کثرت حرارت هوا چند دفعه جای آن شیره دهن ها
رفتیم اما آب تازه خوردن میسر نشد از یک پیرزن روزه ... باز به استقامت
در خانه محال بود بیرون میرفتم گاهی در سایه دیوارها گاهی در قهوه خانه ها سکونت کرده
در ظلمت ... یک ایوان گرد و وسیع و یک سمت ... وسط شهر واقع است بیرون
نشسته با یاران شب گذشته انتخاب هوا مینمودم حکایت ... بطور
معهود نشسته بودم شخصی از عقب آمد مثل کهنه از سر من ربوده قصد گریز کرد در آن
گرمی اتفاقا یک سر دستار به دست من افتاد ... او را خواستم تقدیر ... دست
و در آن شهر بالیت ... پاره کرده گریخت چون آن سخن
سر دستار ... تعداد دوم ... بلکه بیرون رفتن شب مطلق
نمودم ذکر گفتن ... مردم ... زیرا که در آن شهر ... قوم مردم
غریب ... بر تعصب ... شب
راه رفتن ... معامله کنند ... انتقام

کنند از خامه این نثر تر بوده است همه قسم آن تهیه می‌رود و دو سیاه تخم در نهایت خوبی

زیرا که میوه عمر در این چهار پنج سال تمام آن میوه نشنیده بودم و همه ام نهایت آرزو

بود در خوردن آن افراط کردم تربوزهای خوب الله آباد و بین پور در همه شو

در مقابله آن در نظر ناقص است با جمله روز جمعه بیست و دویم ربیع الثانی از جهاز

دیگر نیز … بزرگتر از کشتیهای … جزیره مالته شدیم این شهر قلعه

در بحر روم بود در نهایت راه جزیره … عبور … بر جزیره …

… بزرگ … جزیره سیسلی که بزرگتر از آن در بحر روم نیست …

پادشاه … است … مالتیان که گذشته … جهازات … مالته

رسیدم ذکر … مالته جزیره ایست معروف … نامدار …

طالیس است … اگرچه … اما چون … حضرت

عیسی علیه السلام … سلاطین … ماستر ملقب اند منصب خلاف …

و به پاپ … فرنگ …

… بسیار … ماستر … مالته …

می‌شود … حصار …

… [illegible] …

بنا … ذکر استحکام قلعه مالته … نظیر آن … استحکام

فلسفه … مسلک و قلعه … حرکت …

کورسکه

پردی تفهیم از … متعرض … امور … شخص

غایب و معاینه نکرده … فهمید و حصول آن مفقود است

تفهیم … اهل … استقامت …

بعد مهیا شدن اسباب حصاری … در تسخیر حصار مالته … مدت

اتمام غله و ذخیره فتح … میداند … شعبه … آن جزیره

موضعی … شده در میان … شعبه … برآمده در آن حصار

قدر حصار … ساخته اند این قسم حصار را … از … خندق

بود عرض دیوار … کمتر از … حصار …

فاصله … مرتفع شده … حصار …

قلعه … حیرت … قلعه مستحکم را … بارات

در … فرانسه … مصر … راه … ساخته …

فتح کرده … قلعه … مصر رفت بعد فتح لارد نلسن …

جهازات فرانسه در ساحل مصر … فرانسه … جهازی در بحر روم …

… مالته … بود … جهازات … آن قلعه ایستاده کرده …

ذخیره از جزیره سیسلی … فرانسه در آن قلعه …

… مالته … ذخیره … بعد … ماه … انگلیس …

قلعه … توپ … حصار … بوده … انگلیس داده …

تعمیر سحیبا

در این صلح قرار یافته در مالته را با انگلیسیان وا گذاشته شد اما خود سردار
انگلیس با پنج شش هزار قشون در آنجا قیام دارند کو چهار مالته اگر چه بسیع سلطانی
اما این قدر شوکت ندارد و راه سرحد و کثیف میکند بجز در یک دو [illegible]
خانه ایشان و راه نوبت می آورد گویند یکی از حکام مالته و بعضی [illegible] سرداران
شوکتها بکوه منع کرده نموده است مالتیان بمقتضای کثافت حکم اراده خروج
برادر کرده در آنجا توقف و یکی از اعیان مالتیان رسیده حکام انگلیس [illegible]
چراغان و آتش بازی خوب کرده شد بسیار زبان مالتیان قریب بملحقه
و لهجه الفاظ مخصوصه عرب چون صاد و ضاد و طاء و غیره بعینه چون عرب
اما این قدر الفاظ رومی و ترکی و غیر آن تحریفات کرده از زبان عرب عمده
بنظر می آید بالجمله بعد از آن روز یکشنبه شانزدهم جمادی الاولی با دیگر
بر جهاز سوار شدم روانه ازمیر شدیم ذکر طوفان روز چهارم متعارف
شام طوفان شدیدی و یکی مستول دو جهاز ایشان جهاز شکست و [illegible]
گسیخته چون بحر روم [illegible] بر دوار خورد دستهای خطرناک [illegible]
بسبب ابر و باران غایت تاریکی بعد زوال برده جهاز [illegible] سنگ
حادثه خورده شکسته خبر انها بتدریج در قسطنطنیه و ازمیر شنیدیم و ما را
دستها از کار رفته امید حیات قطع شده بود ظلمت [illegible] معتاد
نصف روز باشد مخالف مذکور [illegible] در بقیه آن روز و تمام

یکصد و پنجاه میل راه طی شد صبح روز شنبه بیست و چهارم ماه مذکور بجزیره میتلو که
بجوار لنگرگاه موسوم است لنگر شد درین شهر بر جزیره که گنبد بود و غیره در کتب
اسلامی بجزایر یونان شهرت دارد عبور افتاد و بجهت جبیر و نقصان آن طوفان
تا یازده روز در میتلو توقف شد دران ایام اکثر شهرهای آن نواحی سیر [illegible]
ای مرتفع واقع از قوم ترک معمور است مردم آن بلاد از تجبر ترکمانان و [illegible]
ایشان [illegible] اسلام برای قوت مسلمین و تذلیل کفار [illegible] در بین این بلاد مستمر
است بضعف حال و بدانش طی عادت بلکه جبلت که [illegible] چنانچه رعایای
هند را مقابل ایشان نشاید توان گفت و علاوه آن بسبب کاهلی و ترک
محنت و ریاضت لاغر و بیمار صورت نمایند بحدیکه [illegible] حال آنها ملا
رقت دست داد بالجمله روز سه شنبه [illegible] جمادی الاخری از آنجا بر آمدیم و از مقابل زمین
انگلیس [illegible] در کتب اسلامی [illegible] معروف است و مولد افلاطون و در جنس
کلی و بسیار [illegible] عبور کردیم عمارت [illegible] مشهور آن [illegible]
او ویران و ستون های بسیار بلند از سنگ مرمر بغایت سفید درخشان ایستاده است
بود و بعین دیده شد روز یکشنبه هشتم ماه مذکور بازمیر رسیدیم باید دانست
که ازمیر جزیره نیست بلکه قطعه از زمین یونان است در [illegible] طرف پادشاه
عثمانیه تعلق دارد

ذکر اوضاع ازمیر المعروف ازمیر شهریست
بزرگ خوش اوضاع مکان سکونت مسلم و ترک و تجار انها و مرجع اکثر شهرهای فرنگ

مراد هرکس در بهار تواند یافت انگور و خربزه و انار و ترنج بزرگتر و بهتر از هر دو ولایت

کوه شمال از قرم است اما حاصل مشهور بعضی خربزه بزرگتر از تربوز کلان که همه سرده و دیگر

بسیار بزرگ که دانه و شاداب ... بعضی [illegible] دیده نشده بود در

اینجا بنظر آمد با جمله روز جمعه بیست دوم ماه مذکور بار سیوم بر جهاز کپیتان بر جهاز

سوار شده روانه قسطنطنیه شدم و در اثنای راه بر جزیره تینیدوس که مرطن اکثر فلاسفه یونان است

عبور افتاد بساحل رفته سیر شهر کردیم شهرهای این سمت خورد و بزرگ بسبب آبادی

آنها در دامن کوه و بالا از دور خوشنما عالیشان بنظر میآید و لیکن چون باندرون رفتی

مطلق نسبت بآن ندارد کوچه‌ها تنگ و کثیف مفروش بسنگ ناهموار اسلوب

هر دو خانه عمارات مطلق مرغوب نمیشود و هوای سایر [illegible] دیگر در روز چهارشنبه

بیست و هفتم ماه مذکور بسبب عدم موافقت باد بجزیره تنه دس لنگر کردیم روز پنجشنبه

باد قدری اعانت کرد و از آنجا حرکت کرده از تنگه دهانه بحر مارمره که از بحر یونان

منشعب شده بقسطنطنیه میرود به بحر ابیدوس [illegible] رسیده چون اندرون رفتن

میسر نبود لنگر کردیم زیرا که کشتی [illegible] طرف بعضی [illegible] آب مارمره به بحر

یونان بقوت [illegible] بدون باد شدید مراد داخل شدن در دهانه بحر مارمره محال است

بقدر پنجاه جهاز از امم مختلفه نیز در اینجا لنگر داشتند بر بعضی پنجاه روز در انتظار گذشته بود

بیان حال زمین بر حال بحر مارمره باید دانست که این بحر فارق است

میانه زمین فرنگ که بعجم اکثر یوروپ و زمین اسیا گویند سمت غرب و شمال دهانه

با نها

این بحر تعلق بفرنگ دارد و سمت شرقی و جنوبی آن بلاد ترک که قوم اسکندر با فیلقوس

مشهور بر دومره سهراب جانشین کیخسرو و سپهسالاری با بن کرد از ذوالقرنین

بخت النصر و منه [illegible] فتح و خونریزی بسیار در آن کرده بود و داراب بن بهمن

بر سر ایشان با فیلقوس محاربات داشت و دارای بن داراب سر در طوع

آن گذاشت و میان قیاصره روم و اشکانیان و ساسانیان بر سر آن پیوسته

نزاع و جدل بود اگرچه شرح این واقعات در کتب اسلامی بسبب فقدان وقایع قبل از

هجرت نیست چنانچه فردوسی گوید بیت ز اشکانیان هیچ نشنیده‌ام نه در نامه خسروان

دیده ام لا در کتاب معتبر گریک که دو هزار سال قبل نوشته و بانگریزی ترجمه شده در این

ایام در نظر بود آن وقایع بسبب معاملات و محاربات که مابین قیاصره و سلاطین

عجم مفصل مسطور است و سلطان عثمانیه را بسبب حکمرانی بر این دو زمین یعنی یوروپ

و اسیا و این دو بحر یعنی بحر یونان و بحر اسود بلقب سلطان البرین و خاقان البحرین

خوانند با جمله نزدیک بدهانه بر ساحل بحر یونان موضعی است که ترای نامند

مسکن هومر فیلسوف و شاعر مشهور است که در فرنگ هومر خوانند و بر کنار

دریا مقبره سلاطین نامدار که در جنگ با یکدیگر کشته شده اند بشکل تلهای بلند واقع است

روز جمعه با اعانت باد مراد داخل دهانه شده بعد طی چند میل راه که باد کم شده زور

کشش آب نبود نزدیک موضعی که داردانل [illegible] سوم است لنگر کردیم بحر مارمره در

اینجا بنهایت تنگ است و هر دو طرف معبر قلعه‌های مستحکم که مملو از توپهای کلان و بسیار

الآن معمور است تعمیر کرده‌اند هرگاه اگر جهاز مخالف باعانت باد مراد شده به
گذشتن خواهد هر صف گلولها از آن قلاع کرده بنا برین این دارد اغر شهرت و علم
یافته والا شهرت چندان ندارد با مجملا از جمعه ۲ ماه مذکور تا جمعه چهارم ماه رجب چهار
روز بسبب علت مذکور در غایت دلتنگی در دردانیل گذشت روز شنبه پنجم ماه
مذکور باد مراد تند بوزیدن آمده از آن موضع که از جهاز محال معلوم شد در ظرف
تعیین عبور کرده روز دو شنبه هفتم بقسطنطنیه رسیدیم و دران چند روز قریب صد
جهاز در دردانیل جمع شده بودند چون همه بیک دفعه براه افتادند و روی بحر را
تمام گرفته بودند سیر عجیبی بود قبل ازین شهران در هیچ سفر ندیده بودم اتفاق افتاد
روز دیگر در قلاطه که یکی از شهرهای ثلث قسطنطنیه است و ایلچیان سلاطین
فرنگ دران منزل دارند به تجویز لارد الگین ایلچی انگریز خانه کرایه کرده از
جهاز فرود آمدیم ذکر اوضاع اسلامبول و آل عثمان باید دانست که قسطنطنیه
که شهر مشهور هم است واقع بر خور مذکور بعض عمارت مزه بزرگتر را مخصوص سکنی
سلطان و امرا و توابع و لواحق ایشان و سایر طوایف اسلام است اسلامبول گویند
دیگره مقابل اسلامبول ان طرف خور واقع شده مشتمل است بقلاطه سکنه
این شهر نصرانیه اند هرچند به الاستبار درخت سرو است یعنی مسلمانان بر در خانه
با مقام خویش درخت سرو می‌کارند و نصارا ازین عمل ممنوع تا در اول نظر
فرق از خانه نصرانیه و مسلمان حاصل آید بیوم الطرف مزه و در زمین آسیا

باسکو

باسکوداری معروف اسلامبول که اکثر اوقات بسیار سرد و در زمستان برف
و باران بکثرت میشود با آنکه در خانه‌ها جهة بخاری موضع است تا جماعت عثمانی
از ملاحظه تشبیه بآتش پرستان و روز آنه مطلق آتش نفروزند و منقلها در
آتش بلند کنند در حین نماز موجب دعث سینه بزرگ که در منع حرارت بلکه
روبت آتش کنند در برابر بخاری گذارند و بعوض آن بر زمستان آینه حایل نما
سنگین باره بکار کرده‌اند تابستان کیک و پشه و افرور داده و طاعون
کم بار باد و بجای دران شهر مرتاخ در سمت چنین در مصر و حلب و بغداد هر شهر
بزرگ عثمانیه این افت اشتمال دارد در بیان کثرت خلایق و وسعت و دراز
این شهرها زبان قلم عاجز است زیرا که باغات و ضیاع و رستاق این هر سه
شهر هر طرف بر سواحل بحر مرمره واقع شده دراز آن تا دهنه بحر اسود کشیده
بنوعی که اگر از دهنه بحر اسود براه دریا قصد اسلامبول نمایند هر دو طرف بحر مرمره
بقدر سی میل راه معمور و متصل و اهل شهر خواهی یافت و اگر کسی براه خشکی در اراضی
این شهرها طی نماید البته سه روز در شهر راه رفتن خواهد شد
ذکر کشتیهای اسلامبول و رسم تردد بر آن در شهرهای ثلث لهذا هرگاه خلایق اینجا از شهری
بشهر دیگر رفتن خواهند بکشتیهای خورد سوار شده خوش ساخت و اکثر منقش و نقاشی
که در آنجا بحر در آن مشهور و دستش است تردد زیاده از صد هزار ازین نوع کشتیها در بسیار
بخلایق و مزد و تنزه‌ها نمایند که دریا معمور و ازین کشتیها فرود آیند اسبها زین کرده برای

گرایه هست اگر پیاده رفتن نخواهی قلیلی کرایه اسب داده بمقصود خود رفته باز گردی

کوچهای و خیابانهای این بلاد اگرچه سنگ فرش است اما بسیار ناهموار و بنسبت کثرت خلق و عظمت شهر

کم عرض و تنگ است و در باران انقدر گل و شلپه رفتار متعذر میگردد و در بعضی مواضع است و گل تا زانو

میرسد قهوه خانه و دلاک خانهای انها از قرار [illegible] بکه بهر طرف چند قدم راه روی قهوه خانه

و دلاک خانه [illegible] خلقی یافت چنین جماعت [illegible] و عرب [illegible] و دکاکین و دیگر [illegible] عادت [illegible]

تمام اوقات بسیاری ایشان صرف اختلاط [illegible] این قهوه خانها [illegible] و دیوانخانه [illegible]

[illegible] از خواب [illegible] تا شام کردن امده در قهوه خانه نشینند و بکپ زدن اشتغال [illegible]

و گفتگوی این گروه جماعت با آواز بلند [illegible] که گوش نزدیک [illegible] نشسته اند [illegible]

لهذا مجلس عوام این جماعت چنین مجمع حیوانات پر غوغاست و غیر ایشان [illegible]

[illegible] در خلط [illegible] از چار هیچ بهره از آن صحبت [illegible] دارد این قهوه خانها

تمام [illegible] قهوه تلخ [illegible] بعضی چیزهای دیگر در آنجا هم [illegible] و اشتها [illegible] خود [illegible]

[illegible] هیچ [illegible] رفتن [illegible] مگر در [illegible]

و انگلیسی [illegible] طعام خوب در آنجا هم [illegible] و میزبان [illegible] حمام هم [illegible]

دارد [illegible] و تاریک [illegible] در زن و مرد [illegible] از صبح تا پاس روز بر آمده مردان

و بعد از آن تا ظهر زنان آمد و رفت در آنجا دارند از اوضاع خوب مخصوص اسلامبول

[illegible] پسند [illegible] است [illegible] کشتیها [illegible] و اسبهای کرایه است [illegible] ذکرش گذشت

[illegible] سقاخانه [illegible] چند قدم راه آب انبار است [illegible] بچشمه پیوسته است

و شیردهان

و شیردهان و حوضی بطرف بیرون دارد و مشربه‌ها از مس و به زنجیر آهنین در دیوار [illegible]

قریب شیردهان اویخته [illegible] بسبب پستی و بلندی کوچه‌ها اگر تشنه باشد چون بدان

مکان میرسد آب سرد از شیردهان بظرف ریخته میخورد [illegible] مختلف بودن

بازارها و صد و صد دوکان از یک صنف در یک قطعه روبروی [illegible] نشستن در [illegible]

[illegible] انتخاب [illegible] ارزان [illegible] از اجناس لطیفه و متاع مخصوص

اسلامبول چیزی [illegible] قاقم و سمور [illegible] در بازارها بنظر نیامد و پوشاک بزرگان

ایشان گران قیمت تر از پوشاک مردم عالم اکثر آن از اجناس فرنگ است که

بانات [illegible] اجناس هند [illegible] شال [illegible] جهت [illegible]

ایران [illegible] شال یزد و کرمان و زربفت و [illegible] جامات و شلوار این جماعت از بانات

[illegible] فراخ [illegible] عبای [illegible] شلوار علاوه

[illegible] از جای خود حرکت [illegible] کنند و کلاه بسیار بلند [illegible] قاووق خوانند

از بانات بر سر گذارند [illegible] آثار [illegible] عبا [illegible] فراخ [illegible]

اکثر بانات [illegible] در بر دارند [illegible] مجموع رخت ایشان [illegible]

[illegible] زنان ایشان [illegible] وجه صحت و [illegible]

هوا و فرح طبیعت است [illegible] اسلامبول [illegible] در دیوانخانه

پاشایان [illegible] چهار پنج روز توقف [illegible] در آن اوقات

دیدم [illegible] ایشان [illegible] و دیوانخانه [illegible] برآمده

بدیوان می‌آیند و تا نصف شب در آنجا نشسته باز بهمان ترتیب هم درون میرفتند در آن
مدت روی صحن دیوانی نه دیدند تا به بیرون دور شهر هم رسد

ذکر کثرت شتب کشی آل عثمان در تمام مدت بیداری شتب از دست ایشان
رها نمیشود و عوام الناس خود بگدایی معتاد هر فرقه چه پیر و چه از تیز روی و سوار اسب
ناچار شتب را همواره چنین نیزه بدست دارد و سنگ و چقماق و پارچه کهنه در غلاف
در عین تیز روی اسب کهنه را با آتش سنگ افروخته شتب میسازد و از راه میگذرد و اگر
بسیار ضرور بوده شتب را در غلاف چرمین مرچوبی کیش کمان جزو زین است برای
آنکه وقت میگذارد از اینجاست این قول نادرشاه که در عین تحریص جماعت عثمانیان
بفوج خود میگفت که از این جماعت ترس و باک نداشته باشید زیرا که در دفعه دشمن و کارزار از دست
مرباش و انس نرا زیاده از دو دست نیست این جماعت یک دست قاووق و دست دیگر
شوار خود را احتیاط باید بکنند و دست سیوم از برای شتب میخواهند پس بکدام دست
کارزار خواهند کرد معلوم که این قاووق کلاهی است مخصوص بزرگان و متوسلان ایشان

ذکر تنوع کلاه در آل عثمانیه اقسام کلاه در عثمانیه زیاده از حد و شمار است چه بنابر
امتیاز طبقات امم در ایشان برکلاه است و دستار سبز بر کلاه مخصوص سادات
لیکن هیچ قسم کلاه هر بزرگ و کوچکی کم از قاووق نیست بلکه بعضی بر سر برابران با محله
کثرت و آرام و تجمل در درویشان کسانی که در رقص و زنان و طعمه بکذب در اسلامبول عادت
شده هر از امرا و اکابر بوده ادنی و اعلی رسیده ملی حد ملک از کارهای واجب باز داشته

با مثال

با مثال این امور صرف میکنند چنین اینها هم کفایت نمیکنند بر ثبوت خود و کار سازی
مبادی برابر ایند این امر شنیع که در سایر است به سبب آن از نظرها برخواسته کرده
آن دم برنیامده و از کثرت مردن دادن و رشوت تحفی کوشش نمیکنند کارخانهای سلطانی شنیدم
کارخانها و بام خانه و دفتر و افواج همه مختل و معطل و اهل کاران بنا بر اغراض نفسانی
عیوب کارخانهها از امرا و وزرا پوشیده میدارند و کارخانهها را محض برای
دکمه سلف خود برپا داشته تا هرکجا ممکن است خورده برده میزنند این امر بنابر
ملاحظه کارخانه بام و ایشان منزل خانه که بنده برمن بسبب سوختگی از اسلامبول
بغداد آمدم که به ظاهر شرح صورت این است که در هر نیم فرسخ یکجا نه موضعی است که
قهوه‌چی و منزلچی دارد و کجیانه و طویله اسبها در یام هست او مجموع اینها
و سایبان اسب و غیر سند اوکر سلطانند و در زمان قدیم چنین رسم بوده منزلچی
منزلچی نزد اصناف و پیاک مخصوص چیزی الکه میداشت و چیزی دیگر دران اجرت
میتوانست کرد بلکه اکثر امرا الطریق چیزی آمد و رفت میکردند و آن منزلچی نزد قاصد
نزول ایشان بعد از اکثر چیزی توقف نمیکرد کجا بیجد و در دولاب تازه دم
حاضر میساخت تا زین بستن اسب قهوه‌چی قهوه و منزلچی طعام لایق بچیزی
میخورانند و در عین وداع آن چیزی چند پاره به قهوه‌چی و غیره کاران تواضعی
خود انعام میداد و اسب بدل کرده پیش میرفت برای اغراض مذکوره وزرا
اسبها بعوض اسبهای که پیر یا سقط شوند سر هزار قروش ماهیانه از سرکار سلطان

بهر بام خانه میرسید حالا ان منزل خانها چنین قهوه خانه محل نشستن غبار شهر
و در خانه خود بجای آتش [illegible] شده قلیل ما هوا در منزلی میرسید و آمد و رفت جوانی
آتش می نشینند و بعضی در همانجا جای خواب بند لهذا منزل خانه کثیف و پر از شپش
و کیک و هزار نجاست میشود بحدیکه بعضی روزها با آنکه بیست و چهار فرسخ راه صد میل
بوده باید بر اسب طی کرده بود تمام روز و تمام شب بمنزلی نه رسیده بودیم [illegible]
بکمال بود از کثرت شپش و کیک خواب نمی برد چنین بمنزلی نه رسیده تبدیل اسب
میخواستیم بکمال عجلت ما را بحرف مشغول داشته بعد از آن شروع به نعل بندی می نمودند
و قهوه و طعامی که برای چپر حاضر میکنند غیر ماکول است بعد دو ساعت دیگر
که از نعل بندی فراغت رو داده اسب لنگ دیگر زخمی منحنی می آوردند
اگر چپر چیزی در آن باب میگفت عذری می آوردند که چپر بسیار رسیده است
اسبها در آمد و رفت مرده و زخمی شده و چند ماه است در سفر [illegible] شده
برای خرید عوض آن در مانده ایم و در بعضی منزل خانها دیگر [illegible] بعضی [illegible]
هم با انتظار اسب توقف رو داد بهر حال بعد از آنکه چپرها ان اسبهای زخمی
منحنی را گرفته عازم راه شد علاوه منزل خانه [illegible] متقاضی انعام در
زمان قدیم خاطر خواه چپر و حال حسب الخواهش ان جماعت شده میشوند آواز
فریاد ها بلند شده بفحش و دشنام میکشد و کار بهشت الکه هم سرانجام بالا قوه
بود یکی عجلت کار ما از [illegible] چپر از ان مخمصه رهائی یافته براه میرفتند اینحال چپر خانه

[illegible]

گرفتم و ریاست را [illegible] هر کس [illegible] یافت و دشمنان خود را با خود دوست کرده با خود
گردانده اگر تیمور در اینملک اقامت نماید ملک [illegible] از دست ما بدر
خواهد رفت و سپاه و رعیت تمامی مملکت [illegible] حشر کرده و بر سر راه من آمدند
و چون دیدم که [illegible] نمود ناچار شدم و سر راه بر ایشان گرفته جدال و قتال
کردم و تیر آمده بر بازوی من خورد و نیز یک تیر بر پای من رسید آخر بر ایشان
ظفر یافتم و چون آب و هوای آن ملک را بمزاج خود موافق دیدم برخاسته
بگرمسیر آمدم و در آن ولایت دو ماه اقامت نمودم تا آنکه زخمهای من به شد
که در وقت خروج خود کردم این بود که چون گرمسیر مسخر من گردید
و زخمهای من به شد و در این دیدم که رفته در کوهستان سمرقند [illegible]
نمایم و جمعیت کرده به تسخیر ملک ماوراء النهر متوجه شوم چون بر این
عزیمت بستم سوار شدم و [illegible] سوار با من بودند اما همه اعیان و اصیل زاده
و امیر زاده بودند و [illegible] گفتم که چنین [illegible] چنین مردم [illegible]
[illegible] آمده همراهی و اطاعت مرا قبول کرده اند و با خود گفتم تا حق تعالی را با من
کار بسیار است که این نوع مردم هم سر مرا مطیع ساخته و بجانب [illegible]
نهضت نمودم و در اثنای راه صدیق برلاس از اولاد [illegible] قراچار نویان

که بطلب من سرگردان می‌گشت با پانزده سوار آمده بمن ملحق شده و من آمدن
وی را شگون گرفتم و درین ایام بگوشت شکار اوقات میگذرانیدیم و پیش
میرفتم و در اثنای راه دیدم که فوجی بر پشته ایستاده و جمعیت بساعت زیاده می
شدند ایستاده قراولان فرستادم تا خبر آورند قراولان بآن جماعت رسیده
خبر آوردند که قرانچی بهادر نوکر قدیمی امیر است که با صد سوار از لشکر جته جدا شده
بطلب امیر سرگردان میگردد و من سجده شکر الهی تعالی را بجا آوردم و امر باحضار
قرانچی کردم و وی آمده زانو زده و پای مرا بوسه داد و من وی را التفات نمودم و مندیل
خود را بر سر وی نهادم و متوجه دره ارهنگ شدم و بدره ارهنگ رسیده نزول نمودم
و روز دیگر سوار شدم و در آن دره در آمدم در میان دره بلندی بود بغایت
خوش هوا من رفته بر آن بلندی جای گرفته لشکریان در حوالی آن پشته فرود
آمدند و من آن شب جمع بوده و خفتم چون صبح شد بنماز مشغول شدم در اثنای
دعا مرا رقتی دست داد و از الهی تعالی درخواست کردم که مرا ازین سرگردانی
نجات دهد هنوز از دعا فارغ نگشته بودم که فوجی از دور نمودار شده و از
برابر بلندی میگذرد و من سوار شده از عقب آن فوج در آمدم تا احوال ایشان را
معلوم کنم و ایشان هفتاد سوار بودند از ایشان پرسیدم شما چه کسانید

ایشان گفتند که نوکران امیر تیموریم و بطلب امیر سرگردانیم و اینک ویرا نمی‌یابیم
من بایشان گفتم و من هم یکی از نوکران امیرم چون هست که شما را راهبری کرده
بامیر برسانم یکی از ایشان اسب خود را تاخته و رفته بسرداران خبر برده که راهبری
یافته‌ایم که ما را بامیر رساند ایشان عنان اسبان خود را کشیدند و حکم چغا
من کردند و ایشان سه فوج بودند و سردار فوج اول تغلق خواجه برلاس بود و سردار
فوج دوم امیر سیف الدین و سردار فوج سیم توبک بهادر بود چون نظر ایشان
بر من افتاد بیخود شدند و از اسبان پیاده شده آمدند زانو زده رکاب مرا
بوسیدند و من هم از اسب فرود آمدم و یک یک را در بغل گرفتم و دستار خود را
بر سر تغلق خواجه نهادم و کمربند خود را که بسیار پرکار بود و زربافت بر کمر
امیر سیف الدین بستم و جامه خود را بر توبک بهادر پوشانیدم و ایشان رقت
کردند مرا هم رقت شده وقت نماز رسیده بجمعیت نماز ادا کرده سوار شده
آمدیم و بیورت نزول نمودیم و مجلس ساخته طوی دادم روز دیگر شیر بهرام که از رفقا
خود و از من جدا شده بود و اراده زمین هند داشت از راه ندامت رسیده و مرا
ملازمت نمود و عذر خواست بمن وی را از گناه درگذشتم و عذرش پذیرفتم و آنقدر
مهربانی کردم که از خجالت برآمد
که در ایام خروج خود کردم این

بوده چون سان لشکر خود دیدم بجز سیصد و سیزده سوار بودند بخود
کردم که یکجا از قلاع را بدست آورده جای بودن قرار دهیم و چنین کردم
که اول قلعهٔ الاجو را از جانب الیاس خواجه منگلی بوغا سلدوز در آن قلعه
می‌نشسته بسازم و جای بار و بنهٔ خود کردانم با این عزیمت روانهٔ قلعهٔ الاجو شدم
و شیر بهرام با من بود و از قدیم آشنائی داشت التماس کرده از من رفته منگلی بوغا
ایلی کرداند و چون شیر بهرام بحوالی قلعه رفت پیغام داده منگلی بوغا اظهار
می‌سازد که چون این قلعه را الیاس خواجه بمن سپرده از مردی و مروت دور است
که من با امیر تیمور ایل شده قلعه را بسپارم و در دادن قلعه اهمال می‌نمود لیکن
این قرار شد که از خبر توجه من واهمه در راه وی جا کرفته قلعه را گذاشته روی
بگریز نهاد و سه مرد از قوم جولان جاون که در قلعه با وی بودند و از قدیم در سلک
ملازمان من انسلاک داشتند آمده بمن ملحق گشتند و بموضع دره صوف رسیدیم
و در این وقت امیر سیر تومن بهادر که بحوالی بلخ جهت تاخت آمده بود خبر رسیدن
مرا شنیده با دویست سوار آمده ملازمت نموده من وی را تسلی داده منقلا ساختم
و از همین جا تیمور بهادر را با سه سوار فرستادم که از آب ترمذ گذشته خبر لشکر
جته بیاورد و از اراده ایشان خود را آگاه سازد تیمور بهادر چهار روز
آمده

آمده خبر رسانید که لشکر جته بولایت ترمذ رسیده و بقتل و غارت مشغول اند
چون این خبر بمن رسید عنان عزیمت بجانب دره گز معطوف داشتم
در این دیدم که رفته در دره گز اقامت نمایم و قابو یافته بر سر لشکر جته ترکتاز آورم
چون بدره گز رسیدم در میدان ایلچی بوغا که از آب جیحون نزول نموده خبر
من بالیاس خواجه رسیده بود که بدره گز رسیده ام افواج خود را بر سر من تعیین نمود
در این وقت خبر رسید که امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو برلاس
و امیر جلال الدین و امیر هندوکه برلاس که در لشکر جته بودند از امرای جته
رو گردان شده با لشکر خود جدا گردیده پر کهنه رسیده اند و تولان بوغا
که به نزد من فرستاده بودند رسیده ملازمت نموده خبر رسیدن ایشان را
بعرض رسانید که با هزار سوار بملازمت می‌رسند و آمدن ایشان را خود شگون
گرفتم و بمن گفتند که شب بر لشکر جته شبیخون باید برد و چون سوار شدم
خبر رسید که لشکر جته رسیده مرا دید من افواج خود را از زنگ کوه در مقابل ایشان
ایستاده شدم و آب در میان لشکر ایشان و لشکر من حایل بود در
این دیدم که با افغان بحرف و حکایت مشغول دارم و در شب تومان ایشان را
بآب مید پریشان نمایم و ایشان را بکلکه رام سازم و بسر وقت لشکر جته که امرای آن

بود سخن کردم و آنچه بوی گفتم قبول کرد ولیکن امرای دیگر مخالفت ورزیده بر جنگ
قرار دادند و آتش غیرت من هم شعله کشیده افواج خود را تزوک کردم
که در شکستن لشکر جته کردم این بود که با خود گفتم اگر با لشکر جته
جنگ کنم چون ایشان بسیارند مبادا چشم زخمی به لشکر من رسد در اینحال
غیرت گریبان گیر من شد و گفت که چون بدعوی سلطنت خروج کرده لایق
شان و مرتبه سلطنت همین است که بر جنگ عازم گردی یا مظفر و منصور
شوی یا کشته گردی چون بر آن عزیمت عازم شدم دیدم که غنیم سه فوج شده
راه جنگ می طلبند و من لشکر خود را هفت فوج ساختم و کردم که دفعه
بدفعه افواج هفتگانه را بر ایشان کشیده و چون نایره جدال و
قتال بلند شد امر نمودم که افواج هراول بجانه کلان درآمده تیرباران
نمایند و افواج شقاول و چپاول را امر نمودم که چپقونش درآیند و خود را
بر افواج جرانغار و برانغار بحرکت درآمده و در حمله اول دو تیم فوج امیر
ابوسعید را که امیرالامرای لشکر جته بود برداشتم در اینحال حیدر اندخودی
دستگیر [illegible] پیش آمدند و من خود بایشان روبرو شدم و در
حمله اول ایشان را نیز متفرق ساختم و تمامی لشکر جته از هم فرو ریخته

[illegible]

متفرق و پراکنده شدند   و در قوام سلطنت خود کردم این بود
که چون بر امرای لشکر جته ظفر یافتم چنین خروج بدعوی سلطنت در توران
زمین منتشر شد عزیمت بستم که بجاده دشت قرشیان ره کردم
استقامت سلطنت خود در این یافتم که هر چه خزانه فراهم آورده بودم
از نقد و جنس بر لشکر قسمت نمایم و اول قلعه قهقهه را مسخر گردانم چون لشکر
خود را انتقار داده تزوک کردم و بکنار آب جیحون رسیدم و از گذر ترمذ
که رو عبور کردم و قراولان بطرف قهقهه فرستادم که در کنار آب جیحون
چند روز مقام نمودم و منتظر خبر قراولان می بودم چون خبر من بالیاس خواجه
رسید بیجون بهادر برادر بیکچک با افواج گران بر سر من تعیین کرده و قراولان
غافل شده بخواب رفته بودند و از ایشان گذشته و شب بر شب آمده
بر سر من شبخون آورده و زینه که در آن نزول نموده بودم جزیره بود
و از سه طرف آب داشت چند خیمه که بیرون جزیره بودند بتاراج لشکر
جته رفته و مردم نیز آمده و داخل جزیره شدند و من استعداد جنگ کردم
آمده و در کنار جزیره ایستاده چون چشم غنیم رسیده بود و جنگ مبادرت
ننمودند و من تا ده روز در آن جزیره اقامت نمودم و بعد از آن از جزیره

برآمده در کنار آب الجو فهار زده تا مدت یکماه در برابر لشکر جته نشستم
تا آنکه غنیم هراسی یافته مراجعت کرد و من از آب گذشته در منزل ایشان
نزول نمودم و فوجی را متعاقب ایشان فرستادم و در
استقامت رواج سلطنت خود کردم این بوده چون لشکر جته را
شکست دادم صلاح کار در این دیدم که رفته ولایت بدخشان را
مسخر سازم و امور سلطنت خود را رواج دهم از کنار آب کوچ کرده در
موضع خلم نزول نمودم و امیر حسین نبیره امیر قزغن که همشیره‌زاده‌ی در خانه
من بود آمده باهم ملاقات نمودیم و طویها دادیم و در این یافتم
که روانه بدخشان شوم چون بقندز رسیدم در آن موضع اقامت نمودم
تا آنکه سرداران ایل یورلدای جمع آمده بمن پیوستند و بهر یک خلعت
داده تسلی نمودم چون خبر از آمدن فوج من بشاهان بدخشان رسید مستعد
جنگ شدند در این دیدم که پیشدستی کرده تا ایشان لشکرهای
خود را جمع سازند ایشان را در هم شکنم و ایلغار کرده خود را بطالقان رسانیدم
چون خبر من رسیدن بطالقان بسمع شاهان رسید از راه مصالحه
در آمده ملازمت کردند من از خود راضی شدم که غلط نکرده
بودم

بود و امور سلطنت من در ولایت بدخشان رواج یافت و اکثری از سپاه بدخشانی
آمده ملازمت من اختیار کردند که در رواج سلطنت خود کردم
این بود که چون بدخشان باطاعت من در آمدند متوجه ختلان شدم چون بمملکت
ختلان در آمدم بولاد بوغا و شیر بهرام از بدسلوکی امیر حسین جدا شده بالوس
خود رفتند و من رفته در چولگای دشت کولک اقامت نمودم و جاسوسان
تعیین کرده که رفته از لشکر جته و الیاس خواجه خبر آورند جاسوسان بعد از
دو روز خبر آوردند که امرای جته اول ایشان کوچ تیمور بیک و بیکچک است دوم
ایشان تیمور تولکان است و ساریق بهادر و شنکوم و تغلق خواجه برادر
حاجی بیک با پنج هزار سوار از موضع خلاتی تا پل سنگین نزول نموده‌اند
و ایلچی نزد من فرستاده‌اند که احوال مرا و لشکر مرا بنظر آورند من لشکر خود را
دوباره بنظر ایلچی در آوردم و ایلچی را رخصت دادم و خود را
در این یافتم که متعاقب ایلچی روان شوم لیکن لشکر خود را بانجوه متفق ندیدم
و در متفق ساختن لشکر خود چنین دیدم که بعضی را دولت دهم
و به بعضی مدارا کنم و گروهی را بجلال و لیقه سازم و جمعی را بنخوه قول و تعهد
تسلی دهم در این حال خبر رسید که تغلق ساخته ورده کنخره و اولوکان

بودند شش هزار سوار جنه بر سر من می آوردند چون این خبر بسامع لشکر من رسید
تفرقه خاطر ایشان بیشتر شد و اندیشه ناک گشتند لیکن امیر جاکو و ایکو تیمور و
امیر سلیمان و امیر جلال الدین را لجه یافتم   ه در باب اتفاق
لشکر خود کردم این تدبیره امیر جاکو و ایکو تیمور و امیر سلیمان و امیر جلال الدین را
بخلوت طلب داشته خواستم ایشان را بخود متفق سازم چون با ایشان خلوت کردم
سخن من با ایشان این بوده ایشان را شریک دولت ساختم تا بر عزیمت تخفیف راسخ شدند
و طایفه در مقام نااتفاقی بودند یک یک را بخلوت طلب داشته جداگانه صحبت
داشته آنهایی حریص و طامع بودند بمال و ملک دنیا فریفته ساختم و گروهی را که نظر بر جاه و منصب
و مملکت داشتند آنچه از ملک و ولایت مسخر من شده بود بدیشان نامزد
و همه را در میانه امید و بیم نگاه داشتم و از برای هر یک کوچ تعیین کردم و سایر
سپاه را بخرقه و لقمه امیدوار گردانیدم و بشیرین زبانی دل ها و روها ایشان را
فریفته خود ساختم و خدمات ایشان را یک به ده باز نموده خوشحال گردانیدم تا آنکه
موافق و منافق همگی با من متفق گشتند و متعهد شده بان در موافقت و جان سپاری
بتقصیری راضی نشوند چون خاطرم از لشکر جمع شد مستعد جنگ الیاس خواجه
شدم و در دفع ایشان و روش جنگ چنین   کردم در پیش دستی

بطار